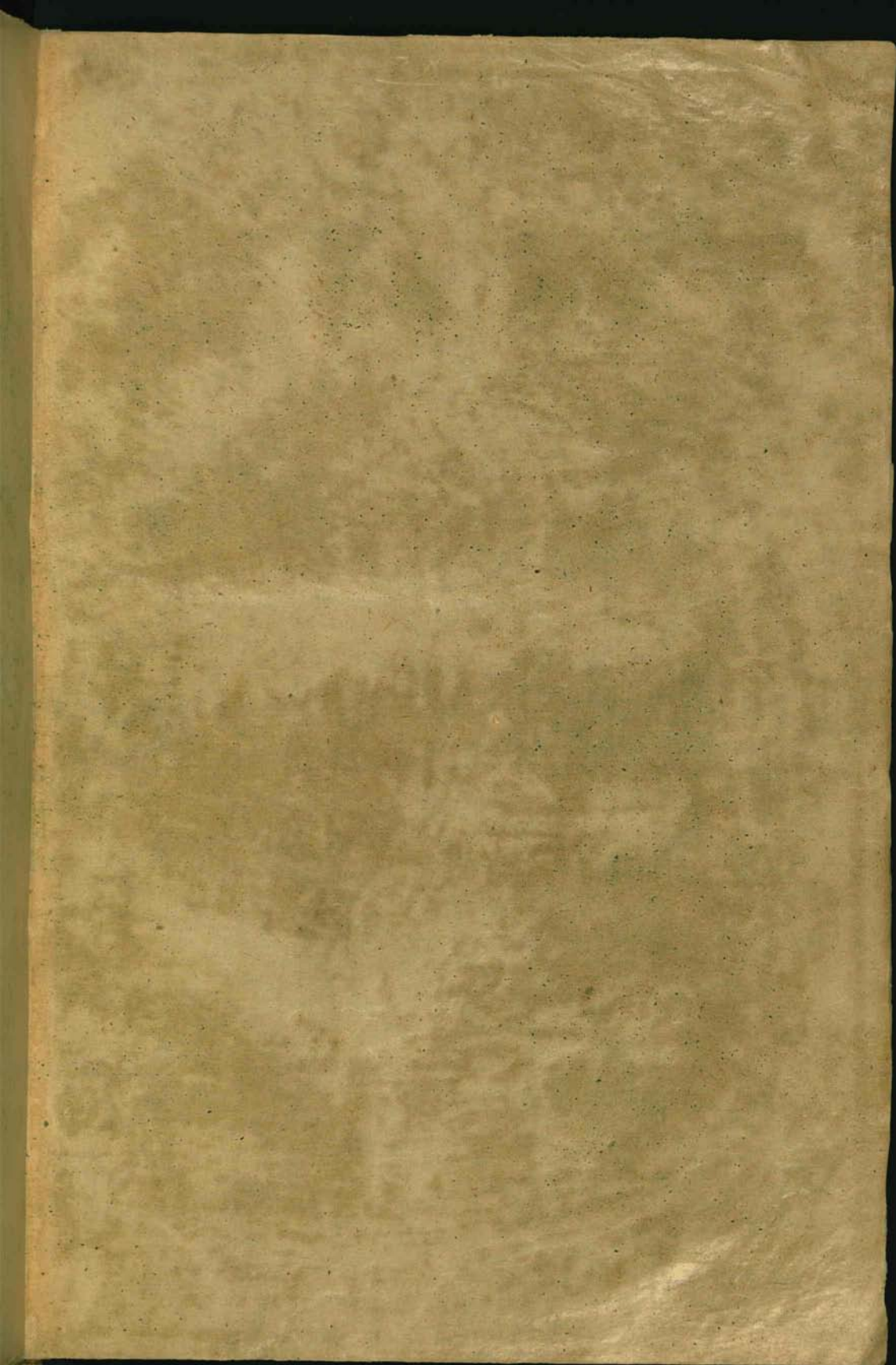
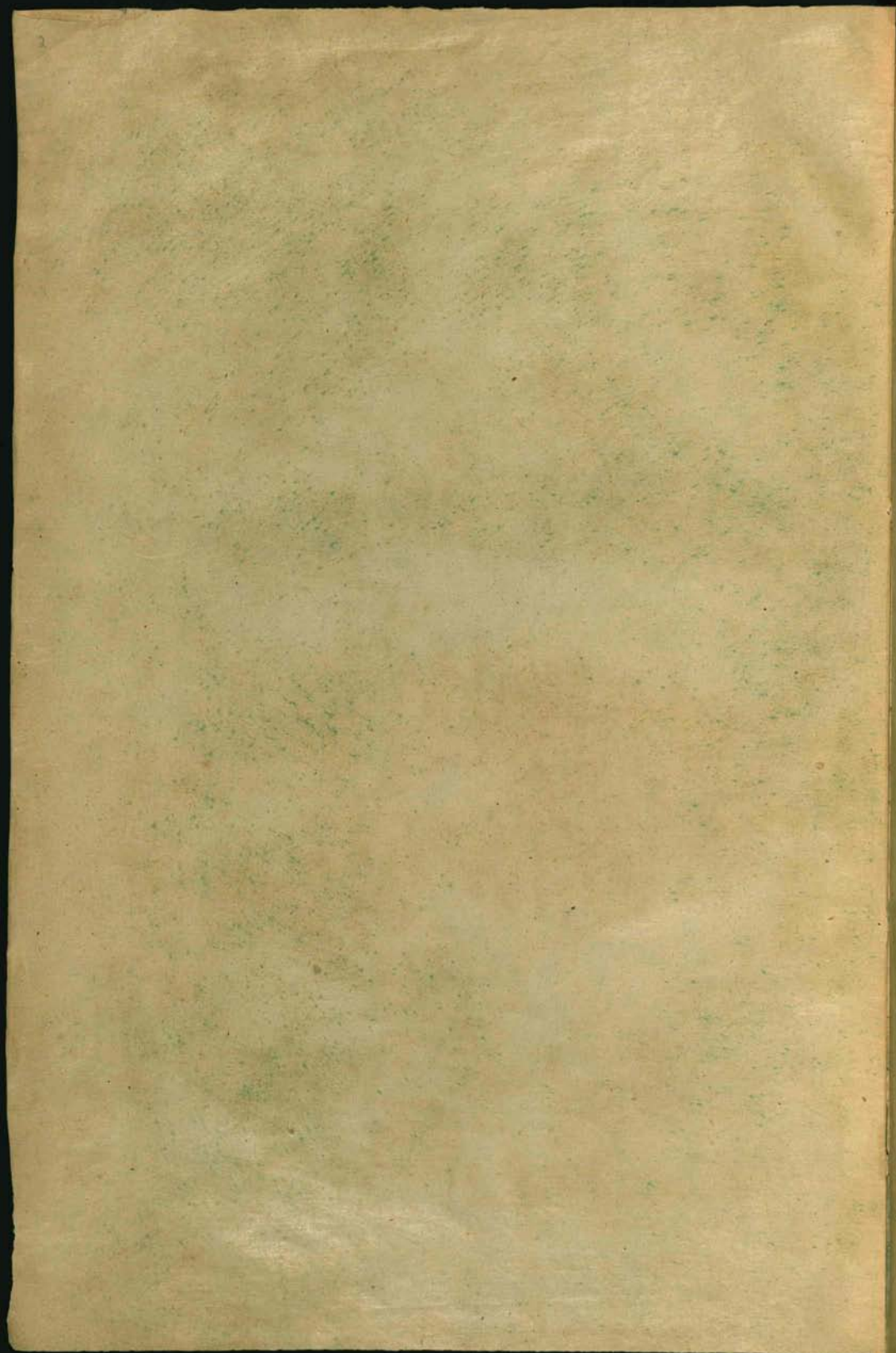


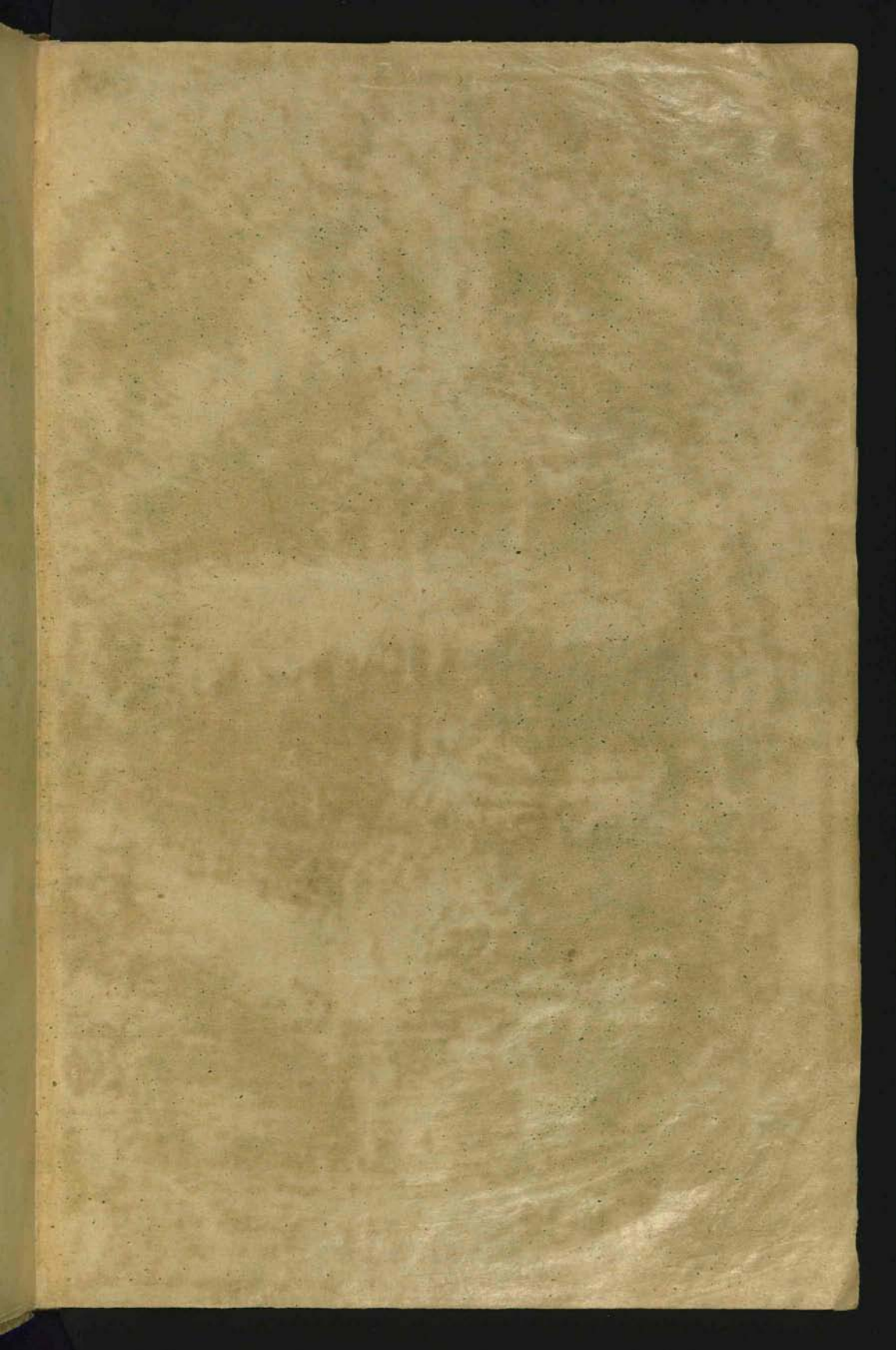
109

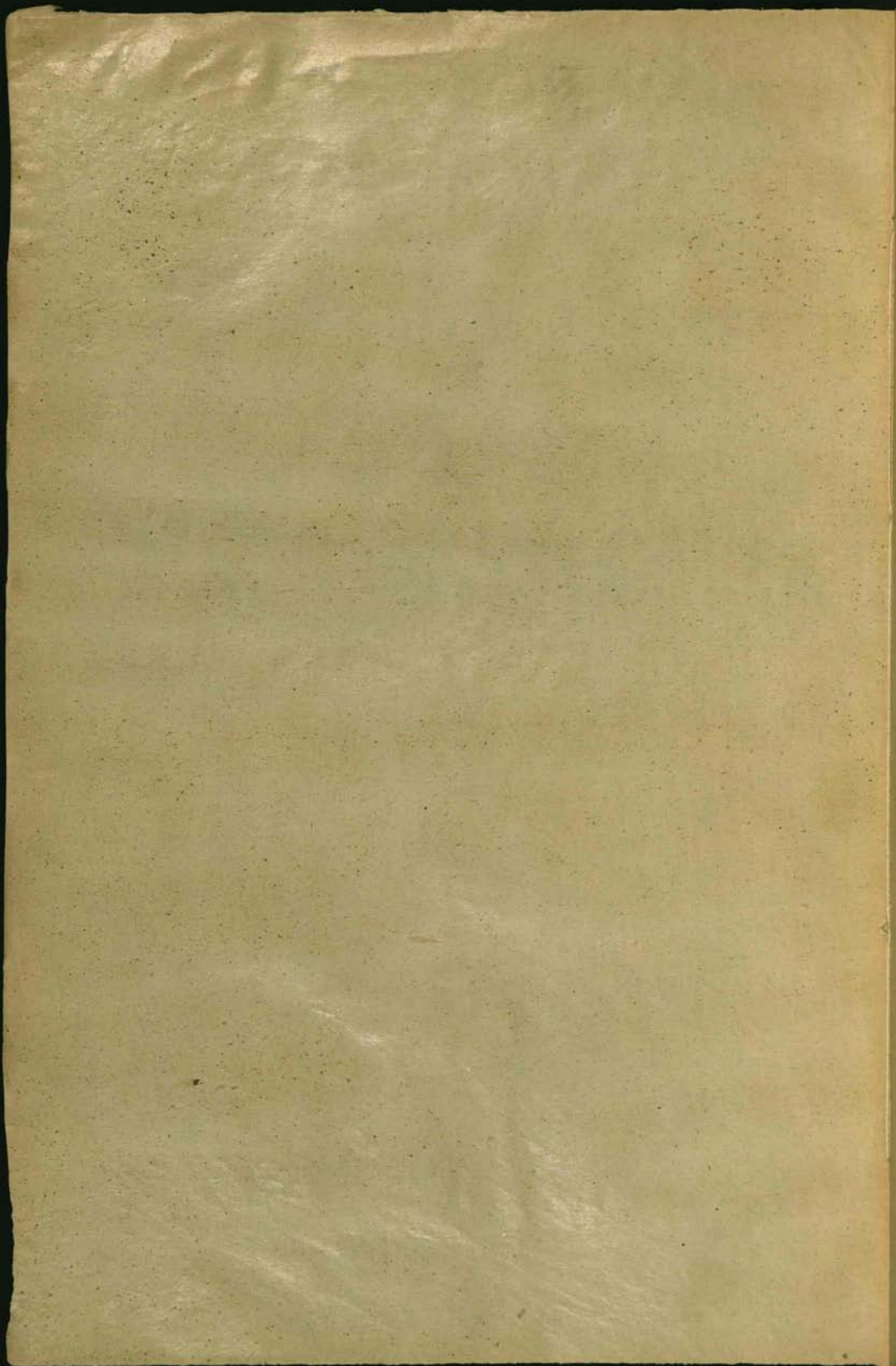
W. 50

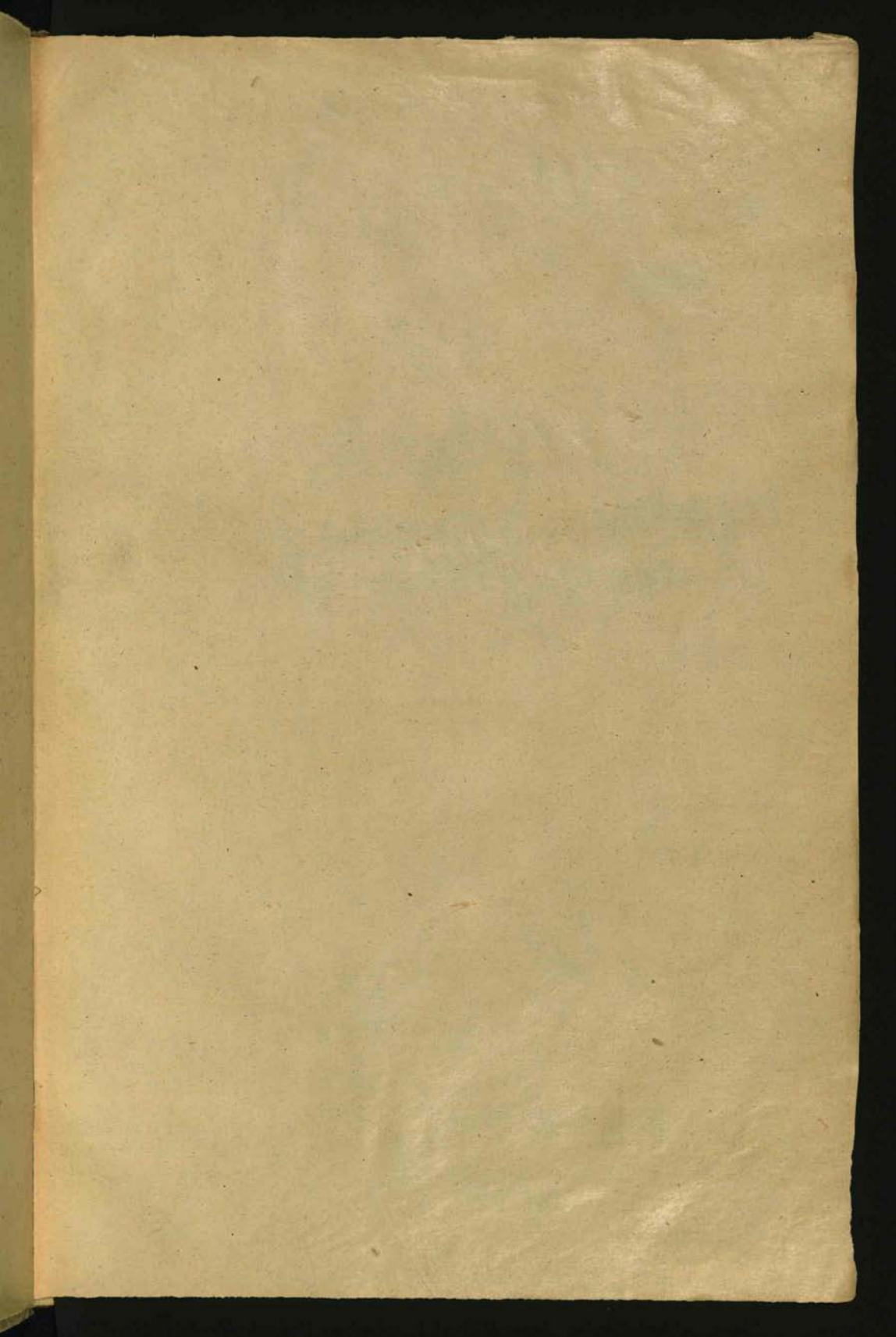
Walter Art Gallery
Washington, MD USA

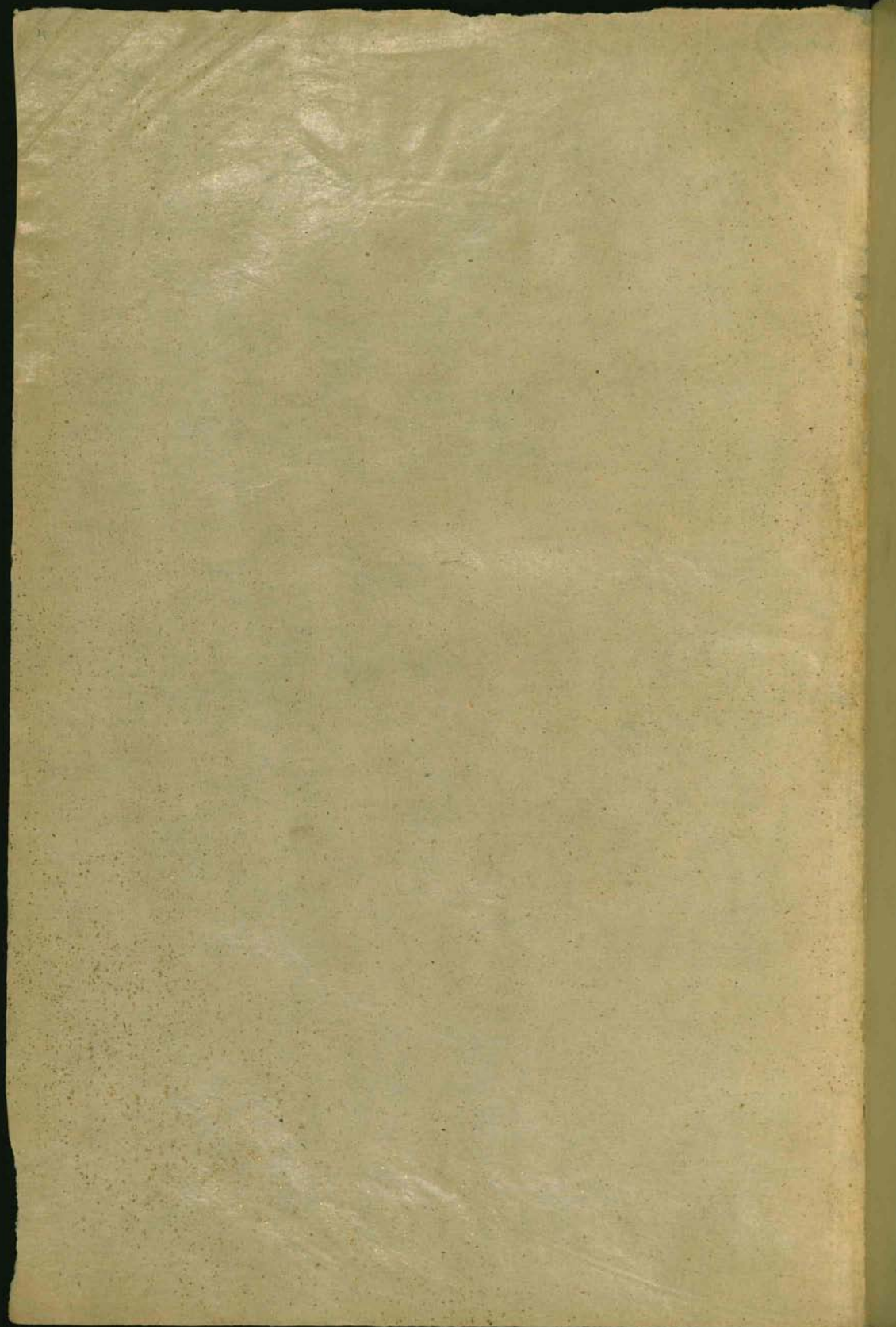


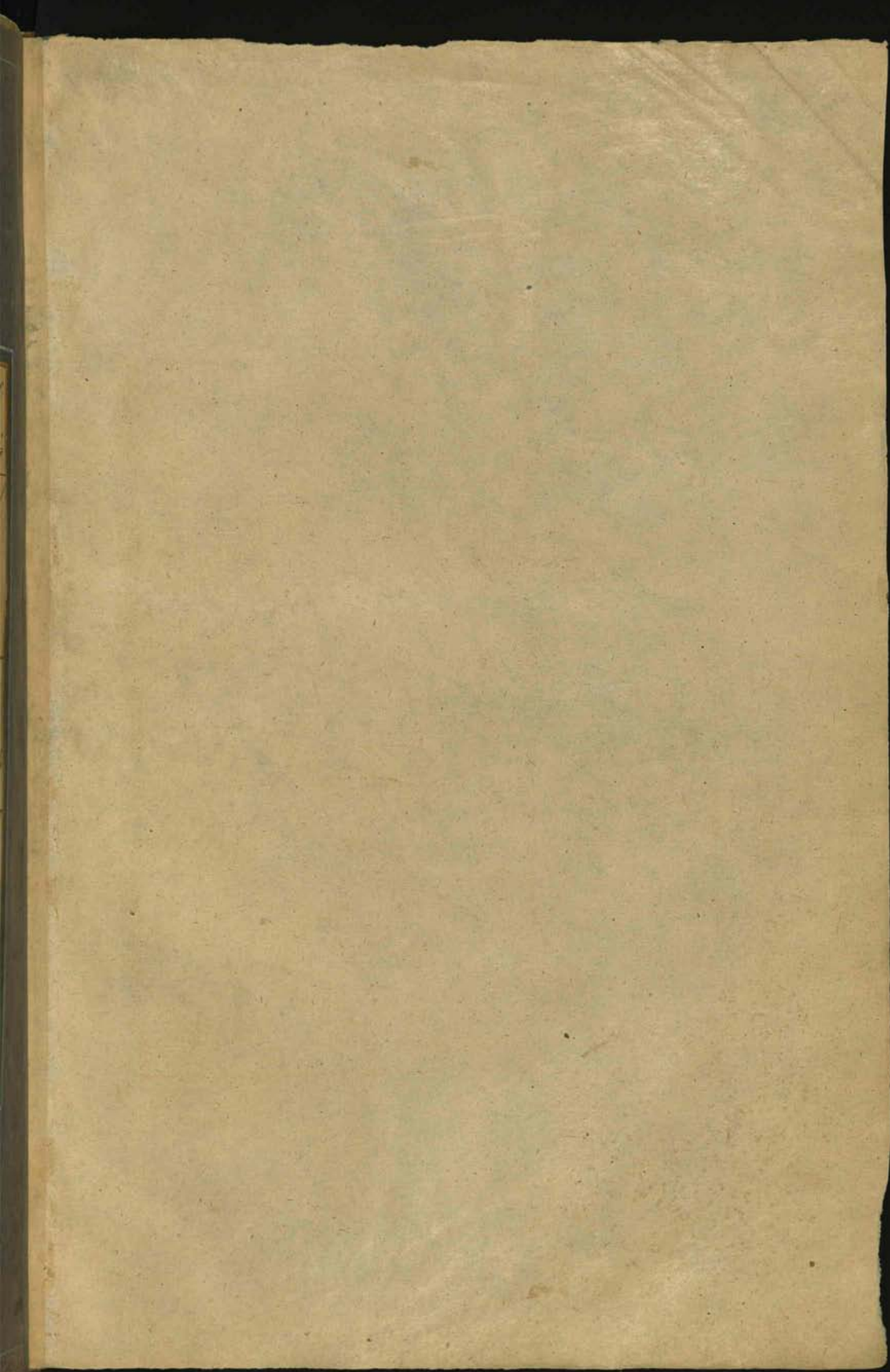












معلوم و مشخص نیست لشکری که بود تمام رفت از ما چهار کرج مقدار متصرف
خوانند شد در قشایان مردم که بخت راجع فرمود و چنگب باید کرد و قاز کرد

کردم در پیستارند
بمردم پر پیسند و پویانی از دم چرخند

باز همین چهار کس بگشت و تیر گذار گشته شد اندک ایستادند چون یکدیگر نوشتند
که پس چهار کس پیش تیر بار بدینال کردن مردم و فرزند آوردن ایشان شوشند

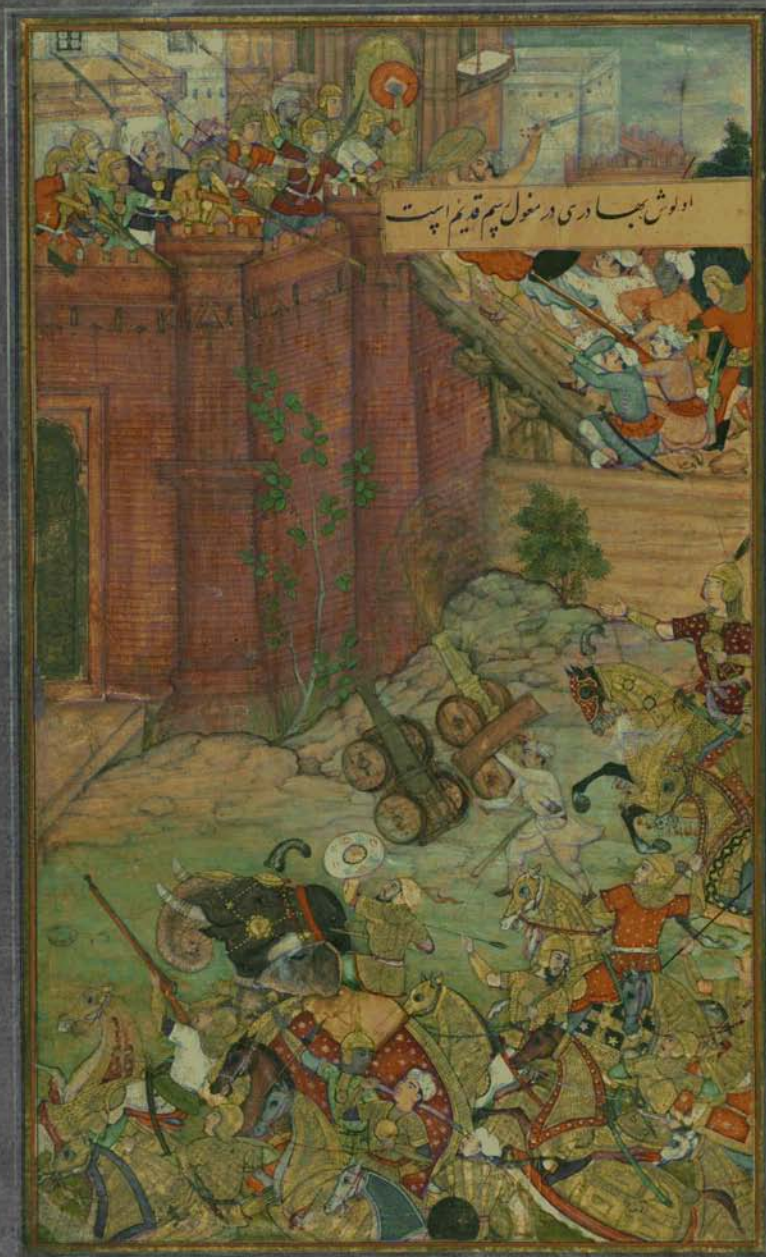
کلان داشتیم جنی ایستادند
ببین پس تیر سو چهارم مردم را

باز همین سو کس بگشت و تیر گذار گشته غنیمت را که اندم تاسه کرده مردم را تار و پود روی شیشه
ترا پاک و پشامون و بنال کرده دادند در وقت رسیدن بر تیر شیشه

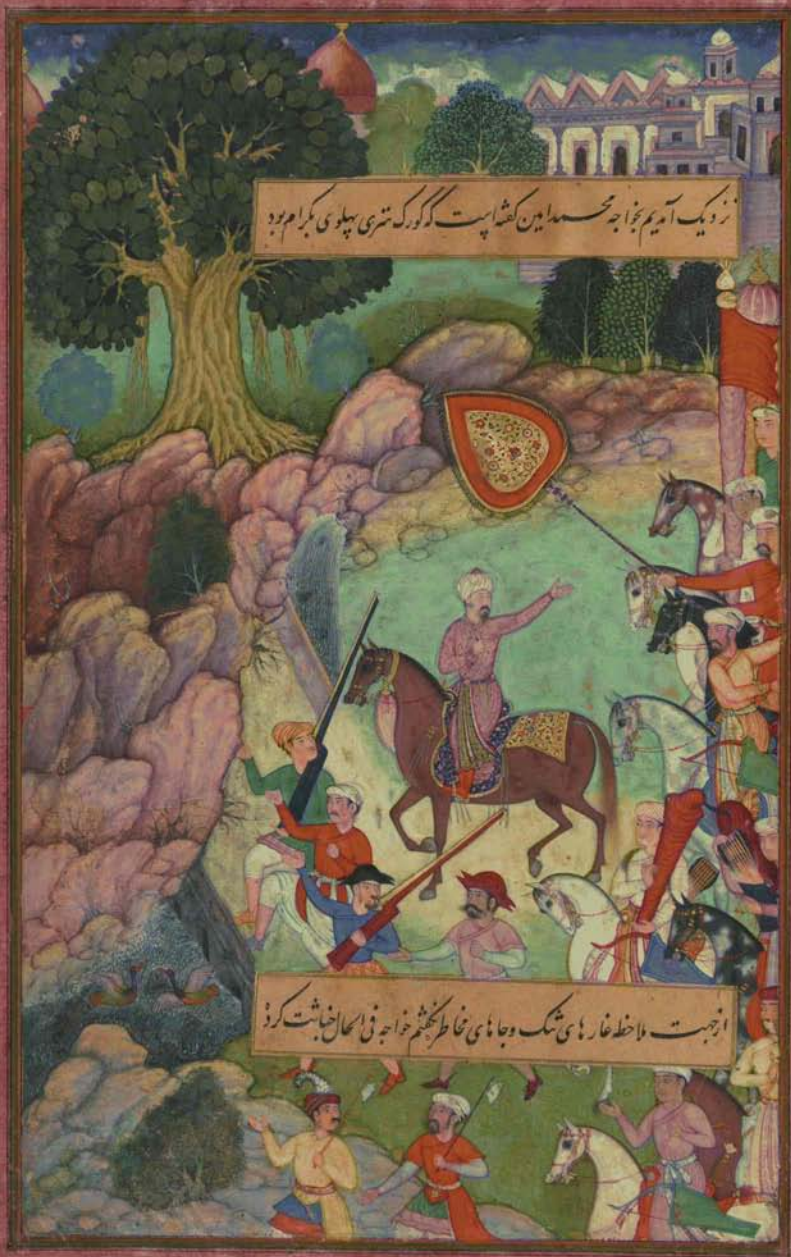


و محمد علی اخبر و مدین که اینها کسی اندر پاید رشادند ازیم چون شاپس از تو منیا ایستاده





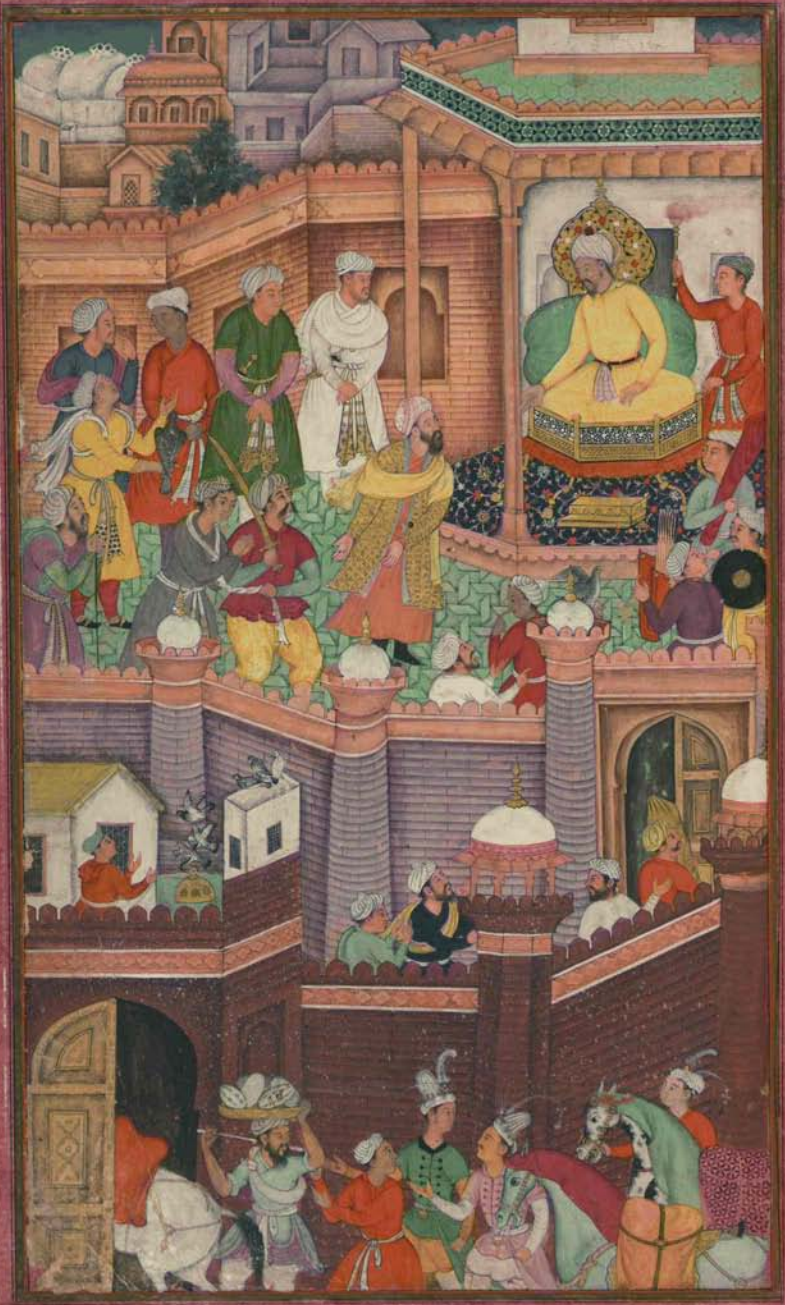
در سرطوی اشش که از میان همه مردم برآید و بیشتر سپاسیده باشند این اولوش
او میگوید در وقتی که بشانه خیزه رفته طغیانی خود سلطان محمود خان را دیدم اولوش
بها در میسید قاسم گرفت و در جنگ روز اول خدا پروردی اگه من ترش سید
فوت کرده و چون بی یراق جنگ انداخته شده بود جوانان مینالغ شده بدی که
زخمی شدند در پیش ابراهیم سپار و یک شش انداز بود بسیار خب می انداخته ایشار
تخش انداز دید و ششم بود که مردم را از حمله ابر پناخت و بعد از فتح قلعه
پیش من می باشند جن محاصر و متنه شده و نموده شد که در و پید با سر که با پناخته
تعبها اندازند و با سپاس قلعه گیری بعد مشغول شده اند متدا و محاصر بمل و
کشیده نظر ابراهیم سپار و حاج احمد و تهریط خواجه مولانای قاضی اخصتیا
غلامی نمود در ماه شوال شیر و ترکش را در کردن خود او تخته داد و غارت
قلعه را پس پر و خند هم مدت دید بود که بدینان عمر شخ میرزا اعلی و
چون درین حالت فوری در سپر کلا میرزا را و یافته بود و سلطان احمد میرزا



ز دیک آیدیم بجا که محمد امین کشته است که گوید که تری پیروی بگرام بود

انجرت و اخطه غارهای تنگ و جانای غافل که کهنه خرابه فی اسما انجاست کرد

انچه او گفته بود گفت روز چگاه شده بود و راه هم دور بود ثوابت می رفت
درین منزل گذشتن از آب پسند و کدام طرف متوجه شدن را مشورت
کرده شد باقی جهانیا نی بعرض رسانید که آب بگذشته است پس جان در میان یک
جایی منزل کرده گشت تا هم جایست بخار شده می شود که مردم پر جمعیت
بسیار مال آنجایی باشند خیزه کلبی را هم آورد که موافق آنجا او گفت بود
بعرض رسانیدند این جا اسرگوشینده نشده بود هرگاه مردگان صاحب
آختار طرف گشت را مصلحت دید و بجهت مدعی خود که امان هم گذرانده
باشد فرج غایت آب گذشتن شده و پستان کرده از جام کوچ نمود و ثوابت
گذشته نزدیک به چرخ و ابانی آمد و فرود آمده شد در آن محل افغان کایکایی
در پشاور بودند از و هم لشکر در و امنه این که خود را کشیده بودند از
کلاشتران کایکایی چپرو کایکایی درین منزل آمد و ما زب کرد او را
همراهی بجهت مصلحت راه و زمین کرده شد ازین منزل غم شب کوچ نمود و در آنجا



من مثل سابق تعظیفیم کرده و برخاسته خیلی هم درشت بروی او نیامده هم
پس ترا که با چنین رشت و شینج حرکات اقدام کرده و این نوع شور و فیه انگیزه
استام نمود اگر پاره پاره میگردم جای آن داشت و با نوع عذاب و عقوبت
پس او را بوجون در میان کینوع غرضی شده بود از خانیتم زاننده من نگار خانیتم
فرزندان و دختران داشت این حقوق رایا کرده و محمد حسین میزرا آزاد
نمودم بطرف خراسان رخصت داده شد این پروت و حق نشاناسپس
اچنین بچینای مرا که بان او را بخشیدم بکل فراموش کرده در پیش شایق
ازین شایقها و تینا کرده بود اندک همتی نگذشت که شایق خان او را که همه بخاری اور نمایند
تو بگفتند خود را بر زور کار سپار که روز کار ترا چاکر گیسیت نگاه کن که
محمد قاسم کبیر و چند جوان دیگر را که از عقب خان میزرا فرستاده شده بودند
بر پشتهای فرعه پلاق خان میزرا می رسید که چن هم نمی توانست قوت و جرات
و پست چنانیدن هم تدا شست باری گرفتار او زد من در و بواجده گیسیت

برآمد و شود جن این منت را آمد ایم می باید رفت هیچ چیز

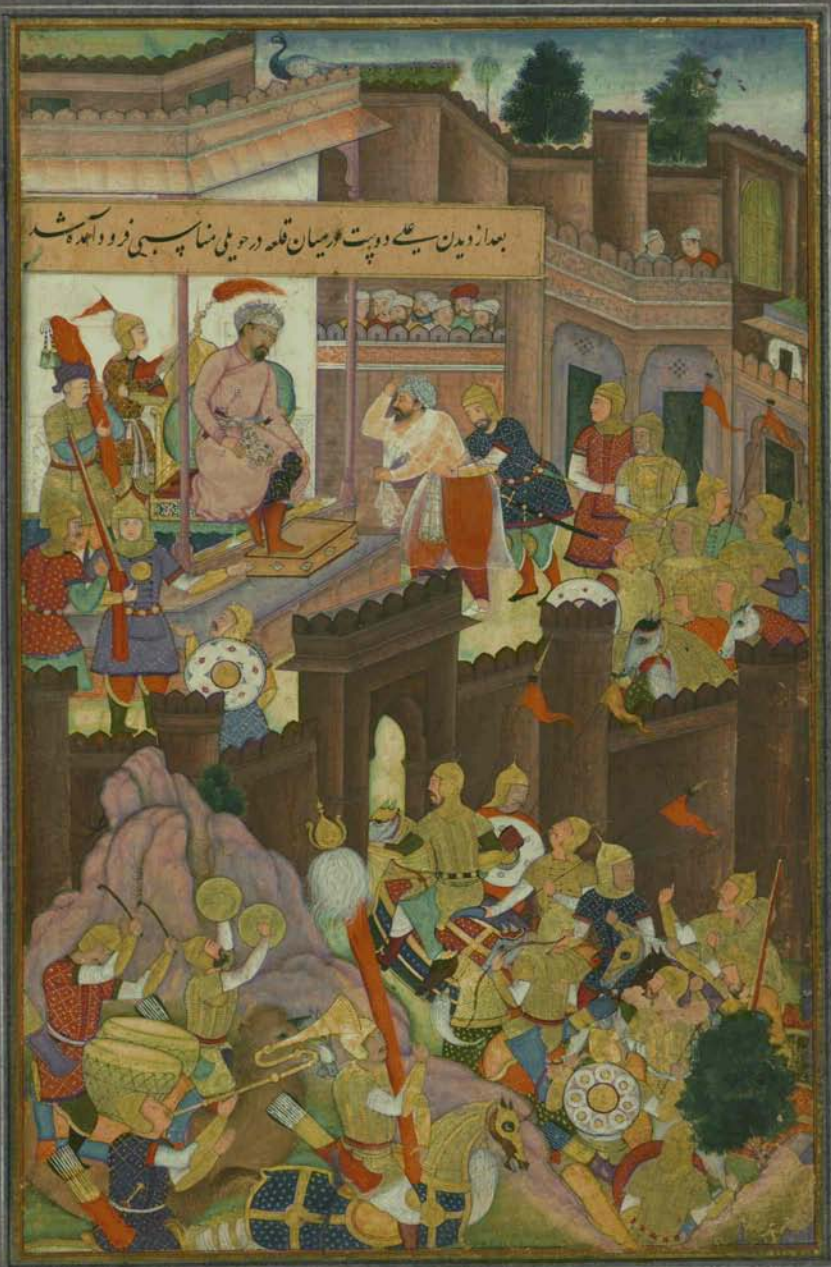
به سخن ای خاندان شسته و توکل
به غایت الهی نیست شود

نموده روان شدیم وقت بود که بدروزان وقت

طیای غیب در روز پنداره
مغیبتان ایم می پست

در روز راه انگرده التماس کرده بعد از عهد و شرط کردن

ملازم است کرد
در روز روز را و اگر کرد



بودند بخت لشکرهای ایشان و لشکرهای کعبه نماند بودند یک دوروی
 در آن نواحی توقف کرده و بنام همراه ساختند و آنکه از خوی شاهی پیمان
 در قوش کعبه فرو آمدیم ناصر میرزا بنکر و چاکر خود از ولایت خود
 یک چیزی رسانیده و او سپه روی عتب تر پیام گفت از
 قوش کعبه حضرت طلحه و مانده از قوش کعبه کج نموده در کرم شب
 جان داده بودیم که آنکه کلانتران کالیبانی پی را که همراه کرد و شکیک
 و کج از خیر کند شته در جامه فرو آمد شد تریف کورک تری شیدا
 شد و او یک مسجد یکسان و مستردان این بود از جابای و در آمد
 درین کورک که ای سپهرش تراشیده بود و اند چون در جامه فرو

ایام همان زمان بخت
 پس کردن بگرام
 به از شام



یک دشت پرکلا فی را دیده نوای کرام رایس کردم دایس کلک به سید کرمی

هر چند که کتری را پسید شد گفت در وقتی که برشته بار دو

نوا



نختر مرغ پست و پنج قبضه کنگار و مرغ شازده قبضه جمد سرسبز و دو قبضه
چهار قبضه چهار ثوب چکن تقولات پست و هشت ثوب تقولات نجات
روز و صحت باران بسیاری بارید میزود مرتبه باران بارید یعنی از مردم که
پسرون جاریده بود تمام تر شدند بجهدی که کلهش ولایت سامان را
غایت کرده پس بل طریق ایفان تین کرده صمد فیروزه را بجایون
جمله و داد شده بود پس بل را هم بجایون غنایت کردم و سپک
در پیش همایون گذاشته شده از جهت این مناسبت بجای محمدی پس بل
به طریق ایفان سپک و کته سپک و ملک قاسم با شفته باران
و خوشنایان ملا اباق را در پیش کورن را با ترکش بندان میان دو آب
ایفان فرستاده شد چه چهار نوبت از قاسم پس بلی اقبل نمود و بار اعجاز
کرده است ایفان سپک و کته سپک بین باین شق و باین بنیات خود که
از ما که بخت و دانسته که را که رفته افغانان که بخت و پریشان شده

بخت زمین عمار غالباً آب غریق نبوده در کنار رود شست کته داد که
 با آب این ستاده می آمد فزود آیدیم رود رود شگفت ای چاه که آب روان است
 چند نوبت که ازین کده شستیم مرکز دین رود آب روان دمه شد دین نوبت
 بخت بارانهای بهاری دین رود و آنجا آب آمد بود که اصلاً که ز یاد نماند

عیش بود تمام پس در شراب نشاند
 اگر چه چینی این نیست بل بیار

کمانده که نشسته شد بر پیشانی مثل پرتال سپین را با برنجی بسته
 از آن طرف کشیده گرفتند ازین آب کده شسته بر او کهنه
 نماند از بسند سپرد که شسته بنفشه آیدیم چنانچه
 میسر از یک دو روز همانند از میس کرد و او آنها کشیده



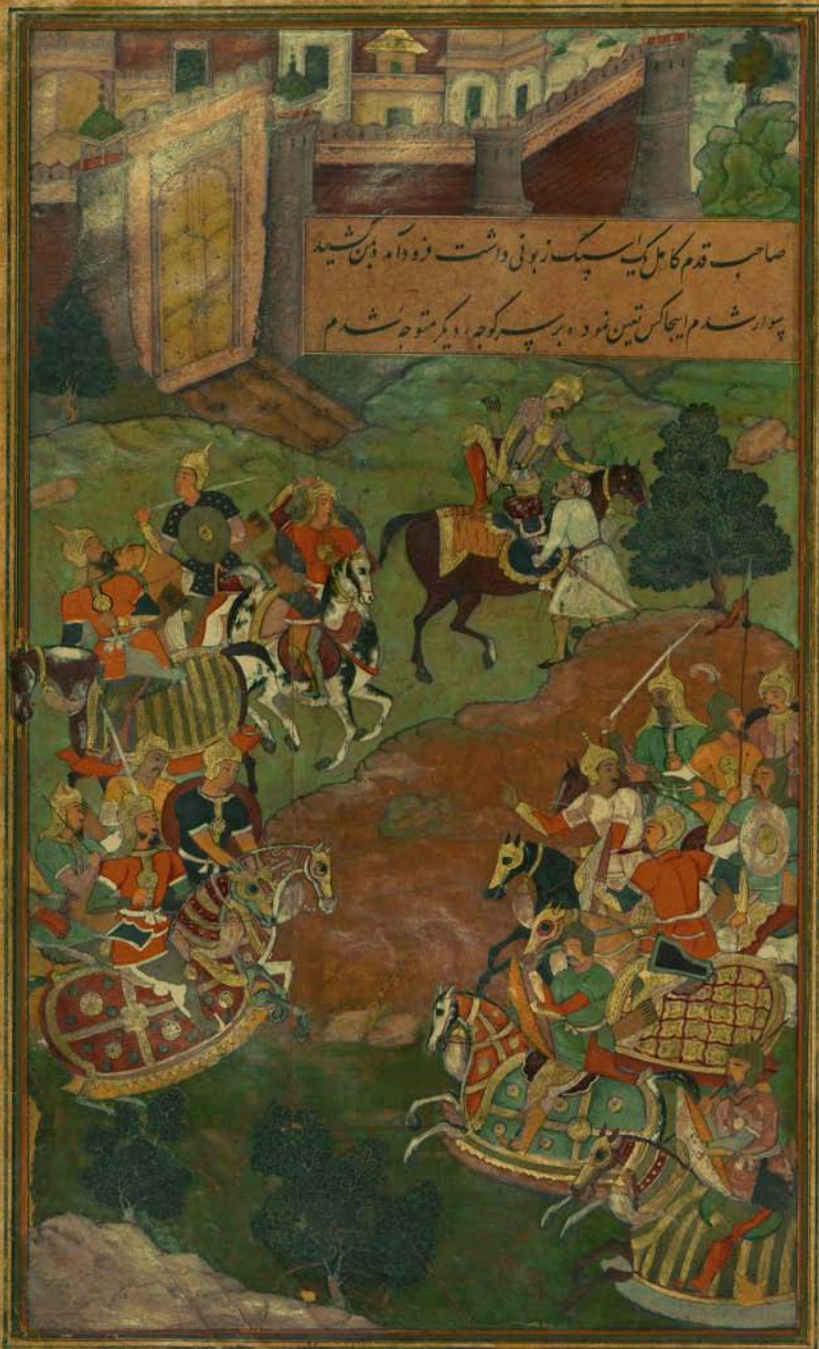
حضرت داد و شد شاه پیکر هم در میان میرزا متوجه شد مذخاله من
هر کار خانیم هم خیال من بزبان کرده مذنا سببت ایشان همراه
بودن با من بشت بر بود را بنده ایشان بودم سبب منع کرده است
منوع شده مذ ایشان هم بطرف بزبان رفتند در ما د جادی الاول
از کابل بغیر میت سند و پستان کوچ نموده شد از راه خزر و کابل بسنگ
پسیده از قوروق سپای از کوه قتل کشته شد افغانانی که در سال
قابل لغمان می باشند در زمان اسنیت هم در زود و در افشار بدین
تاریخ را خود می طلبند و نمی توانست دریافت مرا کابل را پاره تا مقصد پستان
مال نموده یک بدی ایشان و شده و خبان ایشان هم
شده با تجار سید که سماجی که از یکدیگر یک کوچ می نمودیم
افغانانی که در میان بودند مثل خضر خیل و شوی خیل و سبلی و خویانی
نیال بسن را که قتل حکم الیک نمود ، هر کوی که طرف شمال است



رپاست کرده آمد و مهلما نواخت و شیر بازی کرد و پیکه کردن کرد
بجز و پوار شدن فرمودم که مردم لشکر کپس از طفت خود بر گو
رایست مردم لشکر از هر طرف است متوجه شدند



آفتاب یک قدر نیز بر آمد بود که اکیه شکست شد تا نیم روز شدن ضربت جنگ
بود نیم روز شد که اعدا مغلوب و قتلور و اجابتیج و سپه و رشده بفضیل و کرم
آمد تعالی انجمن کار و شواری را با اسپان کرد و انجمن لشکر بسیاری را در نیم
جنگ که میان کرد و پنج شش هزار کس نزدیک ابراهیم در یک جا قتل رسید و بودند
دیگر در سر جا هر جا مردمان را درین معرکه پانزده هزار و شصت نفر کس کشتن می کردیم در وقت
آمدن اگر از تقریر مردم شنید و پستان معلوم شد که بعلبغ و سرار کس میریج که
باغی را زیر کرده فرو و آورد و فرو و آورد و روان شایم از پیش راه امرای فرود
آورد و راه او و خانان را آوردن که شش خیل خیل فلان را با فلانهای آنها را آورد
پس کشت کردند از عقب غیر فرست از تا این خاصه سبای میز را و با با جهره و بوجک
با سمرها نشن ابراهیم را بر آمد و خیال کرد و قانعی متین کردیم که تا با که در سپدن
بی تعیل رفتند و در با بنجار ساند از میان او روی ابراهیم که شش سر راه و خانهای
او را پسیر کرده در کنار سیاه آبی فرو و آمدیم نماز و دیگر بود که طاعتی را در حوز



صاحب قدم کامل یک سپه زبونی داشت فرود آمد بن کشید
پس از شدم ایجا کس تین نمود و بر سپه کوچ و دیگر متوجه شدم

پس سلطان بیس زبونی اسپ مرادید و فرود آمد بهین اسپ خود را کشید
بهار شد در همان وقت قنبر علی یک پسر قاسم یک زخمی از پیشین کجای
آمد و گفت که مدتی شد که جای کجای میزار از زور آورد و چاسا نشد جای کجای میزار از زور
ما میترشیدیم در همین حالت سید قاسم که در قلعه پاپ بود رسید و آمد
عجب بی عمل آمدن بود درین طور محلی انجمن قلعه مضبوطی کرد و پست نمی بود
بود من برابر اسپم یک کسرم که جوی باید کرد اندک زخمی داشت نمی و نم از آن
برویا از دل بای دادن بود جواب پس بنید و شرافت گفت یکی خیال کردم
که از پل گذشتند پل را در میان کرده بطرف اندجان متوجه شدم با شمشیر زاده
بجای غلی غلب کرد و گفت که از همین دروازه زور آورد می برایم بمن با شمشیر زاده
بطرف دروازه متوجه شدم خواب میبرم آن هم در آن حال مرد را به پنهان گفت
در وقت درآمدن در کوچ سپید قاسم دست ناصر باقی خیر چاقه لاش می کنند
من و ابرایم یک و میزار اقلی کو گلداش پشته بودید هر دو بروشدن



نماز و یک قاسم پیک وقاضی شمس و ملازمانی که در کابل ماند و بود
آمد و ملازم مت کردند و وجه خود ماه ربح الاحسن در نماز و یک
مجلس شراب شد شبا چمن خلعت خاصه غنایت کریم پیر شنبه در کشتی در راه
صوبی کریم نور پیک درین صفت عود می نواخت در آن وقت به
بنیاد نماز شین آگشتی برآمد باغی را که در میان گلخانه و کوه طح کرده بود
سیر کرده نماز و یک بیغ بنفشه آمد شراب خزرده شد از طرف گلخانه فصل
برآمد و بارک آمد شب پیر شنبه پنجم ماه دوست پیک که در راه تبندی کرده
بود بر حمت حق رفت بسی متاثر و متامل شدیم نقش دو پست پیک را بنویس
برده در پیش دروازه روضه سلطان گذاشتند و پست پیک بسیار جوانی
بود در امیری هنوز ترقی می کرد پیش از امیری در زمان چکی کری و نزدیکی
بودن چمن در تبه خنها که کرد از آنجمله در یک فوسپنجی اندجان رباط
در ورق در وقت شش پنچون آوردن سلطان احمد بن باه پانزده کس

نام ایشان که محبت برآمدند خند کا فو قبل رفت در پستی کا، دره
در این چند جوانی را بر سر کوب بر آوردند و بر دو محل کشتن کا زبان زبانی
دیر آمده تیر که شش ماه و چهارم یک رسیده در محل که تیر رسانید پنجاه شش کجیر جهان کن
در آورد و پنجم را که نیز این سه روز از اجدا پاس خست گرفتند در
الی زارهای کفار یک شب توقف نمود، غلبه بسیاری گرفت
در دو آمده شد در همین ایام در نواحی تومان مسند را آورد و شتر تقیم
و چه چک را که حالا در کج شاد چمن اسپت بقا پس کم کو کتا شش عقد کرده
مهرجن صلح رفتن بجانب هند و پستان یافته نشد ملا با با
مانوی را با چند جوانان کجبل فرستاد، از نواحی هند را کوچ نمود و به اثر و شیوه
برده شد چند روزی در آن نواحی نشسته شد از تیر که نور کل رشته سپهر گروم
کنز در جاله نشسته با و در و آدم از آن پیشتر در جاله نشسته
و در خلجی خشن آمد در جاله نشسته بعد ازین شایع شد

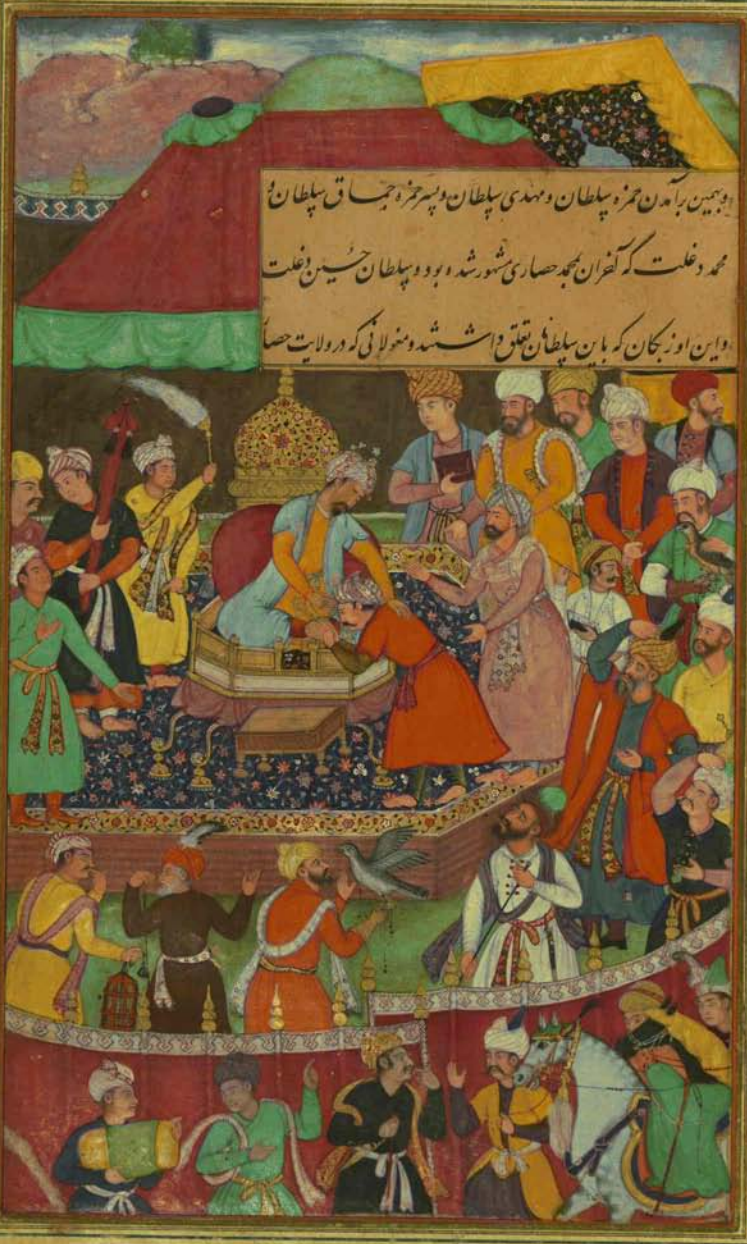


پو تر رفت و ویران طر شد و جانب حصار برکشید سلطان حسن میرزا
از آب گذشته بدین الزامی و ابرایم حسین میرزا و ذوالنون ارغون و محمد ولی سپهسالار
بر پرچم و شامه با ملینار جدا کرد و مظفر حسین میرزا و محمد بزندق بر لاس ابرین ختلان
فرستاد و خود بر سر حصار آمد و نزدیک رسید تا بنابر داشته شد سلطان سپهسالار
صلوات بدون حصار را دست نیافته بالار و بر رویه زد و شد و بر او سپهسالار و
خز و خود با سپهسالار میرزا بر تقد رفت ولی هم خود را اطراف ختلان کشید و قلعه
حصار با باقی خانیانی و محمود بر لاس سلطان احمد پدر قیام یک مضمون پستند
سلطان حسین میرزا این خبر یافته ابو الحسن میرزا و بعضی جوانان را به بالار و بر رویه
گم رود و آنوقت سلطان سپهسالار میرزا نو پستاد و عمل درآمد مکنی میرزا سپهسالار
سپهسالار کار می تواند ساخت میرزا سپهسالار و یکی بود آنجا شمشیر میرزا سپهسالار
سلطان و مهدی سلطان چند پال بود که از شپانی خانی جدا شده و آمده
در طار مت سلطان محمود میرزا بودند با جمع او ز کجا می خرد

محمد و خلت و سلطان حسین و خلت بر صبح مهالان خود که در ولایت حصا
 می نشیند دین ویرانی بطرف قیصر کهن خود را کشیدند اما بر اسم ترخان
 و یعقوب و ایوب و بعضی لشکر دیگر را بر سر حرم سلطان منولان شهر کهن فرستادند
 در قیصر کهن از عتب رسید و جنگ کرد و مردم این سلطان حسن نیز از زیر کرده
 و اکثر این امر را فرستاد و آورده باز کنداشتند



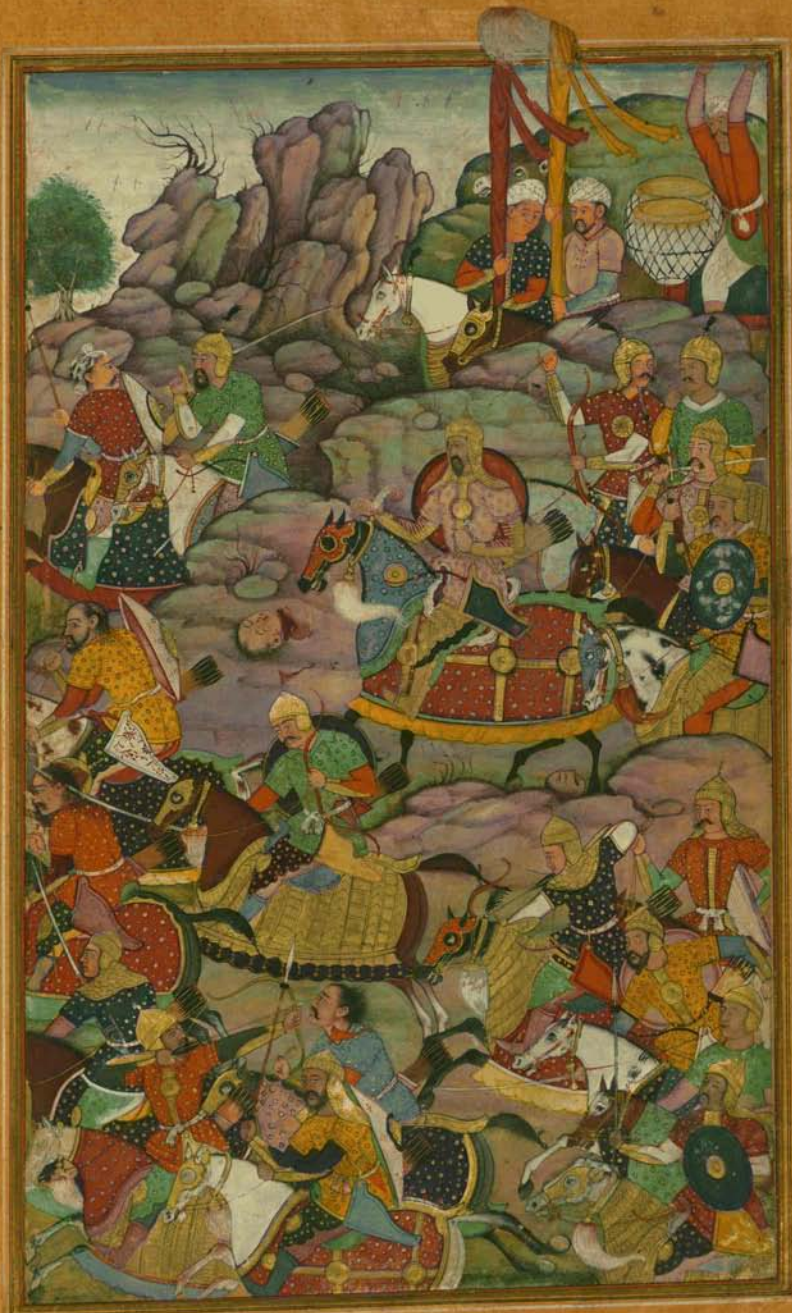
و بر همین بر آمدن حمزه سلطان و مهندي سلطان و پسر حمزه و جاسق سلطان
محمد و غلغت که لفران بمجد حساری شورشه و بود و سلطان حسین و غلغت
و این اوزر جان که باین سلطان تعلق است شد و منوالانی که در ولایت حسا



نی نشینند از نوکران سلطان محمود میرزا مارا کشته در ماه رمضان باند جان آمدند
در آن ایام پسر تور سلطانین تیموریه بر پسر تو شک می ششم حمزه سلطان
و مهدی سلطان و جاقی سلطان که آمدند بختیلم این سلاطین برخاستند از
تو شک فرود آمد و این سلطانان در یاقم و سلطانرا در دست راست
در باغش نشانم مغولانی که پسر و از ایشان مسد حصار می بود آمدند و آتیما
نزدیک پیش بود
مازمت کردند سلطان حسین میرزا قلعه حصار را قبل کرده فرود آمد و حقیقت
و قلعه گرفتن و پسنگ زدن و دیک ریختن و بکار و مهم اینها شب و روز
قرار و آرام نداشت جهانج جانب قلعه انداخت و بقسی که بطرف شهر درود
انداخته بود خیلی پیش آمد و بود مردم قلعه هم تقب انداخته این تقب را یافته
و مردم قلعه از بالا باهیا و دو کرد و اینها شب تن سپردن تقب این بود
بطرف بالا مردم قلعه برشته مردم قلعه بدون نزدیک رسید که کشیده
بر آمدند و کوزه کوزه آب آورد و در تقب گذاشته مردم بیرون را

از بالای پشاره او بر آمد در عین نرسست یا نمی را که نرینند و این چنین بود
بطرف پنی که که در مرغان گذشته شد در وقت گذشتن از جویهای تپلی بزرگوار
شخصی در دامنه که در قفق این طرف یا آن طرف حیران و مسترد شده
تفریحی طرفی روان شده باشد پیک مانا بود غالباً شا و پیک بود مجرد
زیر که در نیم تمام مردم شکر بغزو آورون و دنبال نمودن نیم رفتند
همراه آن از روی شمار دیازد و کس مانده بود از آن یازده کس که بعد
کتابدار بود و میهمنوزایت و جنگ میکرد یکی مردم خود متوجه شده
و بجای نقل توکل کرده تقار با نواخته بطرف غنیم روان شدیم
کوب و از غنیمتگری و سپر کوبی بود که دایه متوجه کیش نینک کوبی
یعنی کیم و پیش دهند و خدایست یرین هر که کسی را زوری نیست کم سن
نیزه قلیده غلبت نیزه کثیره باون اسد آواز تقار و شینند و توجه شدن
و بد طریق قرار را فراموش کرده راه فرار پیش گفت خدای تعالی ایستد

از بالای پشاره او بر آمد در عین نرسست یا نمی را که نرینند و این چنین بود
بطرف پنی که که در مرغان گذشته شد در وقت گذشتن از جویهای تپلی بزرگوار
شخصی در دامنه که در قفق این طرف یا آن طرف حیران و مسترد شده
تفریحی طرفی روان شده باشد پیک مانا بود غالباً شا و پیک بود مجرد
زیر که در نیم تمام مردم شکر بغزو آورون و دنبال نمودن نیم رفتند
همراه آن از روی شمار دیازد و کس مانده بود از آن یازده کس که بعد
کتابدار بود و میهمنوزایت و جنگ میکرد یکی مردم خود متوجه شده
و بجای نقل توکل کرده تقار با نواخته بطرف غنیم روان شدیم
کوب و از غنیمتگری و سپر کوبی بود که دایه متوجه کیش نینک کوبی
یعنی کیم و پیش دهند و خدایست یرین هر که کسی را زوری نیست کم سن
نیزه قلیده غلبت نیزه کثیره باون اسد آواز تقار و شینند و توجه شدن
و بد طریق قرار را فراموش کرده راه فرار پیش گفت خدای تعالی ایستد



هر کج که داشته شد بلنجان هم از جهت لاغری اسپان لشکر بسیاری
 گشت اسپان اینها کسی که اینجا آمده اند آنچنان خراب شده اند که با قوت
 بس روزه هزار بند اگر چه این سخنان متعجب و چون غریت کرده شده بود این اسپان
 غرضند از خسته صباح چاک کوح نمود و بطرف گذر شدند توجه شدیم صحبت بین
 مژ در یاری پسند میر محمد جاله باز ابرادانش و چند جوان دیگر را
 اینها همراه فرستاده شد او و دو در بطرف دریا روان ساخته
 خود بطرف پواتی که کرک خانه سم میگویند صحبت نگاه کردن
 بر کان رقم جنب که کرکی پیدا شد با بختش بسیار بود بر آمد یک
 کرک بچه واری در میدان بر آمد که بخت نیز بسیاری زوده شد
 چون بختش نزدیک بود خود را در جنگل انداخت در جنگل تش
 زودمان کرک خود یافت نشد یک دیگر در غنچه آمد در آتش سوخته
 و پست و باز زود افتاده بود فوج کرده هر کس شترانه گرفت

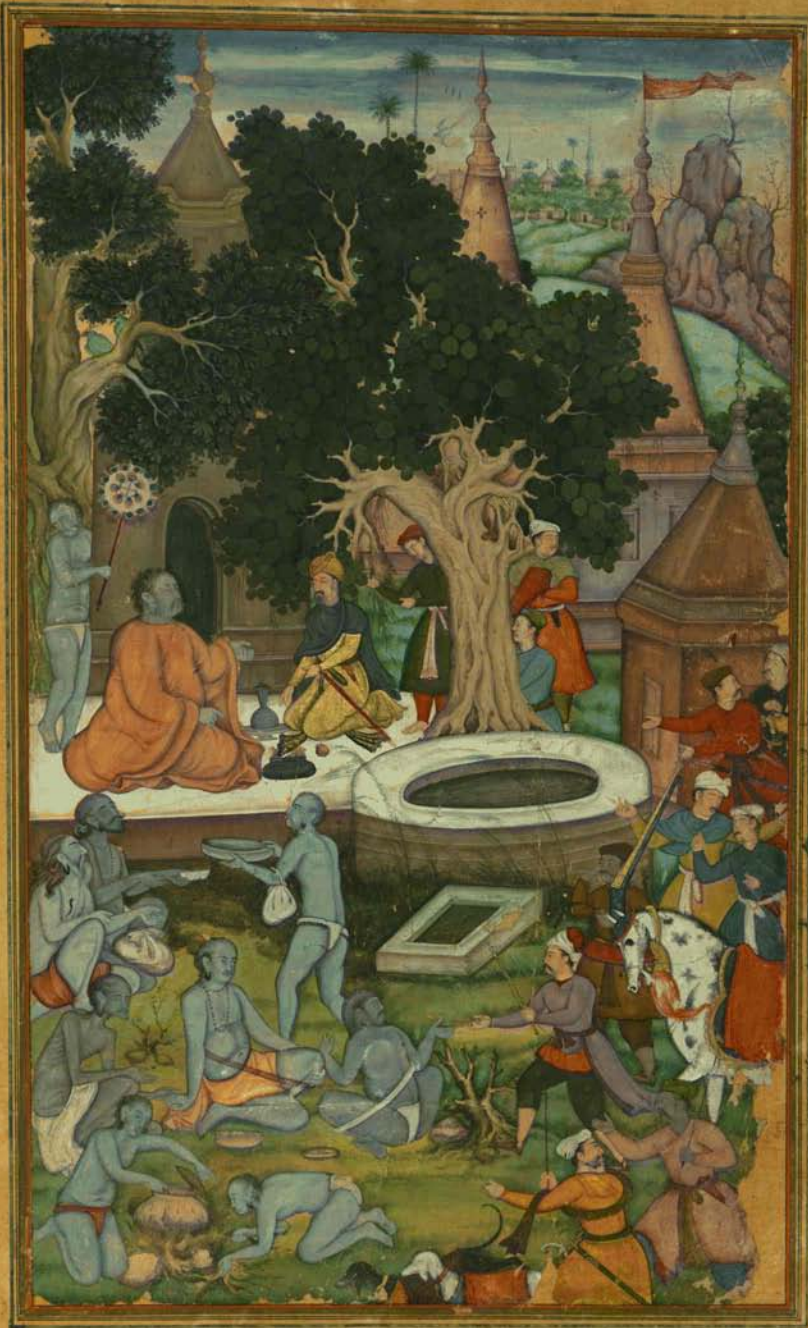
ساخته ایمان آب بوالی



گرفتند من هم تیری زدم جالو پساوه در وقتی که پست بره نیزه سینه
 نیزه به بدان کزیده کند پرتافت بر تیر سیاری خرد در بوت خنجره
 ایستاده بود با با سیاهل شمشیر کشید ز نزدیک رفقه بود در حمله کردن
 انداخت بعد از آن علی پستانی در کمر نیزه بر خورار در میان خیمت

در میان آب اورا کشیده آب پرورده
 پست اورا زودم که کمره صلب آن کزنده

به کرام آمده که کور کتری را تفریح کردیم از عالم صومعه مشک و یک نان کانی
 بعد از در آمدن در درواز و یک دوزینه فرو دادند از شده و فریاد می پند می پند از آمدن شیخ
 در آمد و نشود و کرد و نواهی از خانه سوی سپهر پیش که زاشیده اندلی نهایت ثنا
 است در اطراف این که کور کتری مثل شب رهای مرسد و بر روی خیمت

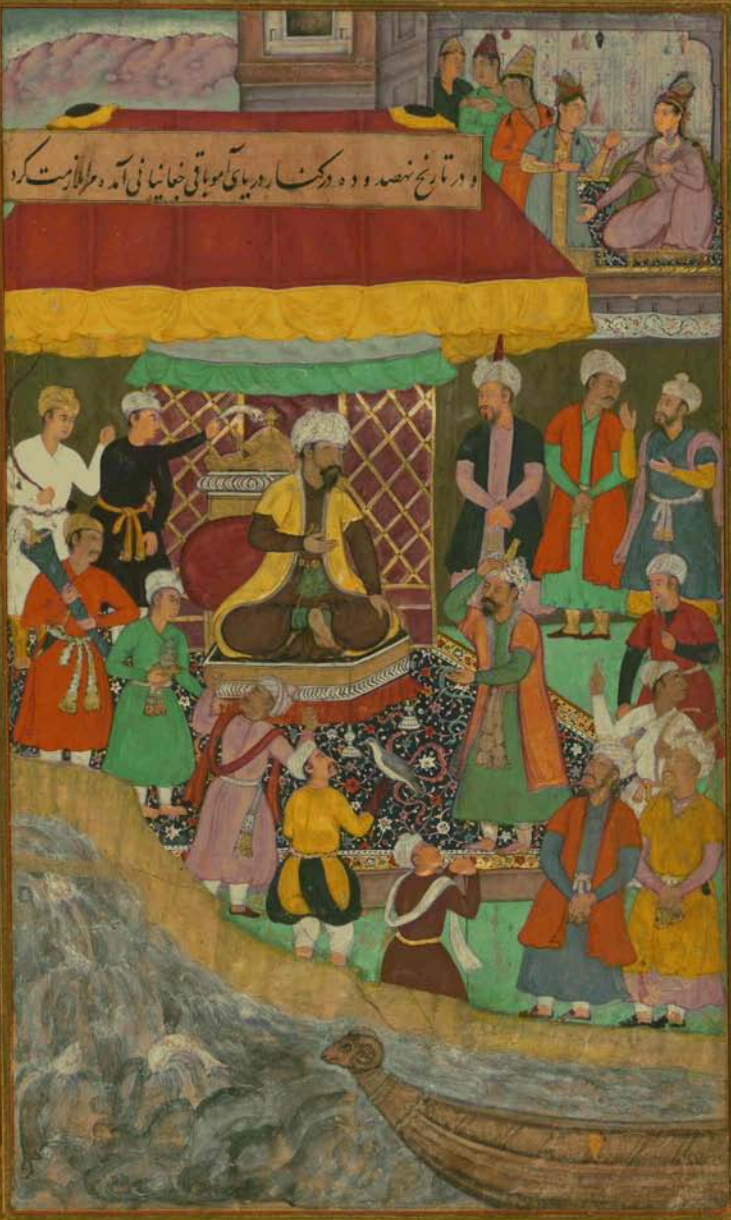


پس ای که بر حمت حق رفت یک پسر دیکر سلطان حسین میرزا بود ما در او و شتر و بز و گاو
و خراسر و خور و ما در من سلطان کاغان نام بود حالات این چهار میرزا در وقایع سال آن که

کلاه قرمز اینها را سلطان محمود میزد
پس از آن پسر و خراسر بود
و از شتر و بز و گاو

در یک محله میرزا بصره نمودن پسر میرزا و او بود و یک شتر و شتر پسر و میرزا که خانزادگان
و خانان بنامها از سلطان محمود میرزا با یک کاشغری دادند و شتر دویم سگد که سلطان حسین
میرزا در قهقری که حصار را محاصره کرد و بود پسر میرزا نام پسر خود که از پانزده سلطان
بوشهر سلطان ابوسعید میرزا را میدهد بود که گفته و صلح کرده اگر که حصار بر خاست
و قطعه شتر سیم آفاق کم بود و خست چهارم را در وقت سی که سلطان حسین
میرزا بر پسر قندز آمده بود و عمر شیخ میرزا پسر خود که کله میرزا
را با لشکر خود که یک فوستانه بود و بهما نخی را نامزد شده بود

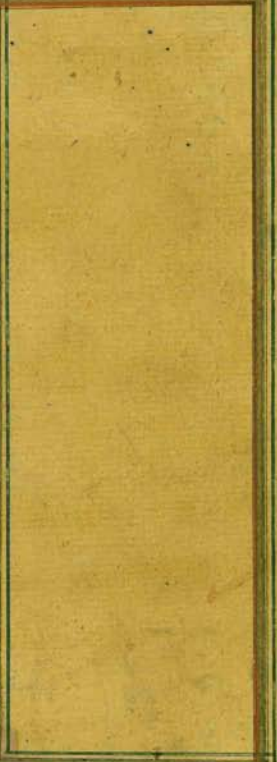
و در تاریخ نهند و ده در کشت رودی بای آمویاتی بخانیانی آمد و مراد است کرد





دیگر محمد قاسم نیزه برادر حمزه خود چسبند و را شمر و ز آورد و آورد
 از اینجمن مردم سپاسی و جهانانی که مردمی شناختند خیلی بودند

ویکرا از تیمان شخرویان بجا آمد و او کل قشوق را آوردند که در جنگ سپید
 و بیخی خیره پس آمد و بودند بقصاص چاه های که در غار عاشقان گشته شد
 بودند فرموده شد که بعد از این گشته شد بروم پیرش این گشته شد کلی در بعد این
 از قلعه بر آمدن انبار طوط شد و کار با بخار پسید که مردم نمک را گشته شد
 و او و غلام می آوردند آفتاب بپیران تحویل کرد و سپردن بشاد و او را
 می در آمدند طلیده و گنج گشتش کرد و پنجن اینجا قرار یافت که مردم
 عاجز شده اند بنیاست الهی امر و زعم باشد میگرم فردا اسم باشد میگرم
 در سپردی توشش می کشیم از دیک شهر جزا پسته در یک قلعه مشلاق می
 انداخت اگر رفتی هم باشد لی زد و ز میرد و بجهت قیشلاق قلعه غایب
 مصلحت دیده و کوچ کرده در اولانی که پیش خوابه دیدارت تو و آمده شد
 و در قلعه در آمد و جای خانه و کعبه را تعیین نمود و بایستد میرزا است
 قبل کشید یک ایسوار ای او این بود این هم نامید شد و باد و صد و



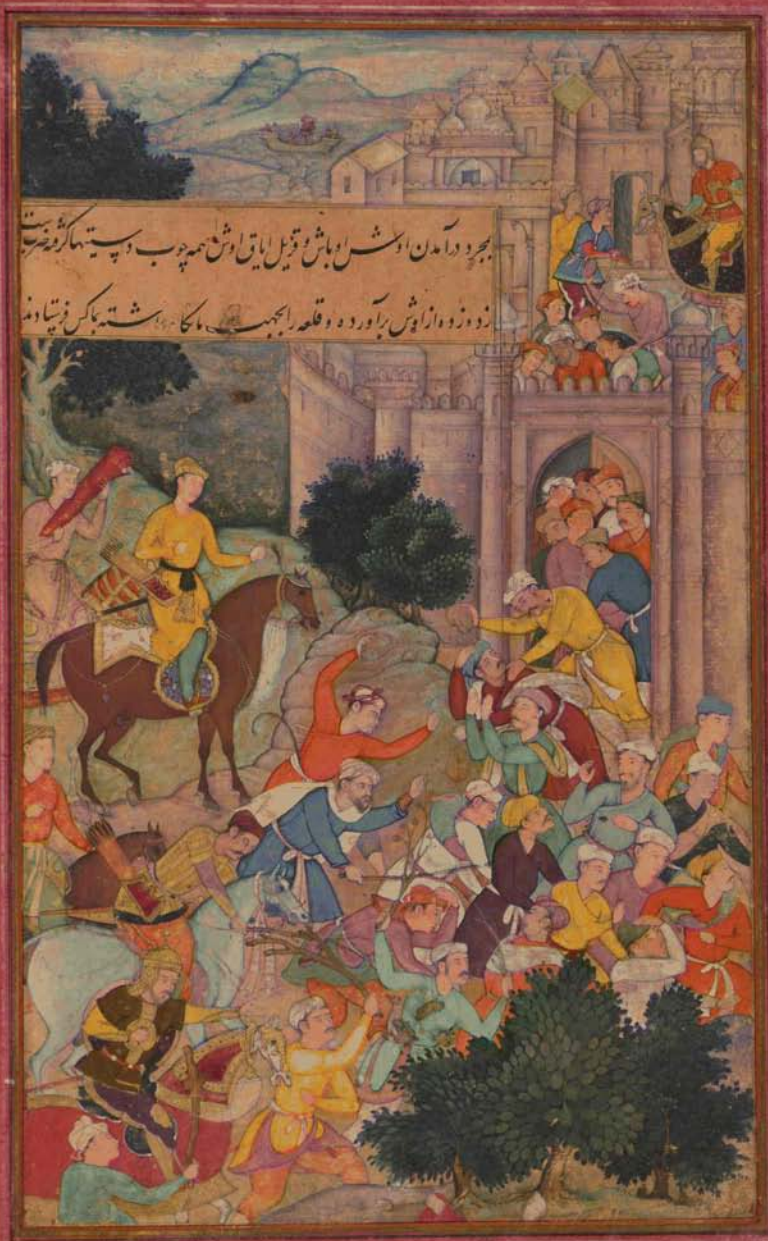
ستاد
 در پیشه سیرت بدین حد
 در نامی عشاقی در اولانک گشته شد
 در پاسته سیرت در استان پیش شیدا
 در خسته سیرت در استان فغان کوهک طلیده
 در قشلاق قلعه در سیرت شیدا
 در نود و دهم سیرت در استاد
 در قشلاق شیبی در استاد

در استاد
 در سیرت در استاد
 در قشلاق در استاد
 در نود و دهم در استاد
 در قشلاق شیبی در استاد

در هر آنکه هم داشت این کیفیت را دانسته و بی نیادی ایشانرا معلوم کرده قلع
 انداخته از مضبوط پاستور کس فرستاد و در وقت رسیدن اینها بانه جان
 فلع را معلوم کرده سخن اینها چکا قرار نیافته و بران شده و از زون پس بکج خود
 بطرف چسبی خود را کشید سلطان احمد بن بولایت خود باوش رفت همانجا
 میز را را بندی از نزدیکان و جوانان او از زون جن گرفته و کز نیمه شب مثل گسوز
 باوش نرسید و بود همراه شده و مضبوط پاستور از جان بران

نام پسران او را
 از کشته و در کجا با جان آمد
 اقبال بر آمدن از غیاثی از شد
 من وقت نکرده در وقت

دوست پیک و میر بر بود باشد دیده و پرسیده و از غیبت شفت ایستد و از سر نو از کرد
 ولایت چو که دو پسر از کوچک شده بود و کوازی پست رقیه و به نهایت کالی جزوی است
 سده چهارم از میر خرد سلطان احمد مثل که چکا کینه همراهم او بجانب او ش رفته بود



ندتر نمی شود موی او زرد دوروی او سفید می شود دم او خیلی دراز
شود یک نوع دیگر میمون در بجزر و سواد و آن نواحی دیده شده
میمونهایی که در آن ولایت می ریزند خیلی کلاستر است دم او هم بسیار
را از پست موی سفید تراست روی او پسیماه محض است این نوع
میمون را نکلور میگویند که در پستان سندوستان و جنگلهای او می شود
است نوع میمون دیگری شود روی او موی او جمیع اعضای او پسیما
محض است و این نوع میمون را از بعضی جزایر دریای باری آورند و یک نوع
دیگر از بعضی جزایر هم آورند که یک او به زردی و کبودی نیز مبتلا
و پسیماه تین می باشد و سر او پهن تری باشد و چشمش از دیگر میمونها
بسیار کلا تر می شود و بسیار پر قهر و کزنده بود و از عجایب آن بود که
بایم ذکر او در نغوظ بود و سر کز پست نمی شود یکی دیگر نول پست از
پیش حس زوی جزو تر باشد بر درخت می براید بعضی موش را میگویند

این را مبارک می گویند یک موش دیگری پست که ککامری می گویند
این همیشه بالای درختانی باشد بالای درختان پدیان



و بالا عجب چیست و چنان می رود از طویر کی طاووس پست بر کف



و پر زینب جانوری است اندام او در خزر کرم و زینب نیست

اگر چنین گوسفند آسوی رام نمی گیرند نشسته ز غلبه پستی که در پاش پسته اند آنهم منع
 شده باشد بین طاس . بسیاری گیرند بعد از گرفتن رام می کنند دیگر
 بجیت گرفتن آسوی رام می کنند این آسوی رام را در خانه هم خشک می نمازند
 خوب خشک می کنند دیگر در دامنه که در هندوستان یک آسوی خردتری می شود



کلانی او برابر یکساله تو قلی خلیج بوده باشد یکی دیگر کاوینی است کاو که خرد است



می شود برابر قوچقار کلمان آن ولایت بوده باشد گوشت او بسیار
 نرم و لذیذ است یکی دیگر میمون است هندوستانی با دزری گویند



این هم انواع مار و کبک نوعی آنست که در آن ولایتهای برمه لویان
 بازی می آموزند در کوهستان در نور و دره سفید درواستهای
 نواحی خپرواران پامان تر در تمام هندوستانات می شود ازین جا



درخت خرما هم که پسرش ریخته شود درخت آن خشک میشود و یک دیگر آنست که
چنانچه از حیوانات بی زخم حال نشود درخت خرما هم از زخمهای زشانی آورد
اگر ز پستانداری و یا حیقت این سخن معلوم نیست مگر خرما که مذکور شد عبارت
از آن پسر است نه خرما همچنان میشود که جای برآمدن شاخ و برگ او مثل پسر سفیدی شود
ازین پسر سفید مثل پسر شاخ و برگ می برآید چون این شاخ و برگ پریشانی تر شود
برگش بترتری شود این پسر سفید را پسر سرما می گویند طوری است بزبان مرغ
بجز خار مغریست با سستی همین جایی را که پسر در آن جایی شود زخم می کنند
در آن زخم خرما را آچنان می مانند که از آن زخم سرابی که برآید از بالای سرابی که
خرما جاری می شود برگ را در دهن کوزه که آشته کوزه را در خست بسته اند
از آن زخم سرابی که حاصل میشود در آن کوزه جمع می شود اگر فی الحال خرد و شود
شیرین طوری است بعد از سه چهار روز اگر خرد و شود فی الجمله کفتری دارد و یکسوم
یک نوبت در وقتی که میرباری زخمه بودم بسیر نمودن مواضعی که در کسنا



یک دیگر خرباست اگر چه خرما مخصوص هند و پستان نیست جن در آن آتیا



بنود مذکور شد درخت خرما در لغات پست شانهای درخت در کله نخت
 در یک جای شود بر کهای او پرنج شخ تا سر شخ در سرد و طوفت او می شود
 تنه او نام هوا پست و بد رنگ میوه او مثل غنچه اکور است اما غنچه اکور
 کلا تر است یکگونه که در میان نباتات دو چیز درخت خرما حیوانات
 می آید یکی آنست که چنانچه سر حیوانی که بریده شود حیات او منقطع می شود



در پریدن از جنگل نمی براید از زمین چو ت فرخ جنگل بگردید یک کوشه و کلانی می باشد چو کلانی گویند



کلانی نه برابر با پلایع بوده باشد سر او سر کوچه که پیک شپله است در رختی که خیال می کند شایخ با
کرشته بگردن شده می است مد غزالی دارد یک دیگر عکسند و تسان اسپت است می گویند



از عکس جزوی جزو تر باشد عکس ابلق سیاه شپله است و متسا ابلق مله و سیاه است یک جانور دیگر است
کلانی او برابر ساند و پلایع بوده باشد سرخ زنگ است در باهای خود از آنک سیاهی دارد



یک دیگر که جاپت به رولو طایع شپله است از رولو طایع شپلی کلانتر است یک رنگ سیاه است
پوشش

یک دیگر کرم است در زمی و برابر زانغ بوده باشد از زانغ غلیظ در یک است طری میخا



بیل تند و پستان آن بوده است در پیش مردم تند و پستان بر ابرو صفت است از در باغی که
درخت بسیار داشته باشد می باشد جانور دیگر است یک جانور دیگر است شب پره شتر قرق
بر ختمها چسبیده می گردد کانی او را بر شتر قرق باشد شطلی منبر رنگ است



از حیوانات آبی و یکی شیره آبی است در سیاه آبها می شود و یکمیس شابهت می دارد



پس که در نظر آمد نو از نواجید برید به چهار منزل بنور بند آمدیم در وقتی که در شهر فرود آمدیم
خبر یافتیم که شیر که اعرن که نام او صاحب اختیار بود از آنجا که آمده در کنار باران
که مردی که از راه پنجه که شورش عبدالرزاق میزد که در آن محل انکابل که خنده در میان
افغان بر کالیس در راه می رسان بود می رفتند روشن که از کج
پسیدن این خبر میان دو نفر بود که از آن جا که می نمود
شب راه رفت از کوه قتل بر سپاس که ششم سپیل را سر کرده بود
در وقت بر آمدن بر که در طرف جنوب در پستی پستار در شوی بود
شده که ششم سپیل نباشد که ششم سپیل است باقی جانیانی این پست را خاند که
نویسه تا کجا تانی و کی طلوع شوی چشم تو بر سر که می افت نشان
آفتاب بعد یک نینزه بر آمد بود که در پای پیچند در آمده
مرا و آمده شد جوانانی که پشت بر تیرا و بی فریستاده بودیم
و بنی جوانان دیگر در میان دست بر باغ در نواحی دیگری مار

بمطرب سپیدان پیشه که بر روی تازندگان کجنگ طوری می کنند چو رسیدن زور او را
برداشت می گیرند و شیر که را با شش و شش او چنان خوب او مشرو و او آورده آوردند



که در لغات می شود سرش پسیماه بالهای او چشمه او از بل یک چسری
 کاکاثره و قبا تر سخن می آموزد یک نوع دیگر است پنداولی می گویند
 از بنگاله می آید سیاه یک رنگ است چشمه او این شاکر کاکاثرست
 خیلی کاکاثرست متعارف پای او ز پوست در دو گوش او پوست زردست و این طوطی
 من نمانی او را و این سیاه یکو می گویند سخن کوی می گویند ندرت می گویند و این سیاه یک
 می گویند



یک نوع دیگر شاکر می شود از شاکر که پشت تیز گرد شده بود چسری بار یکم که چشمه
 سخن می شود این چسری سخن کوی نمی شود و این شاکر می گویند درین ایام که دریای
 ننگ را بل بسته گشته فغان از آریزاندیم در گنبد و او در آن نواحی یک
 نوع شاکر دیده شد که پیشینه او سفید سیر او ابلق شیت او سیاه سر او دیده شده

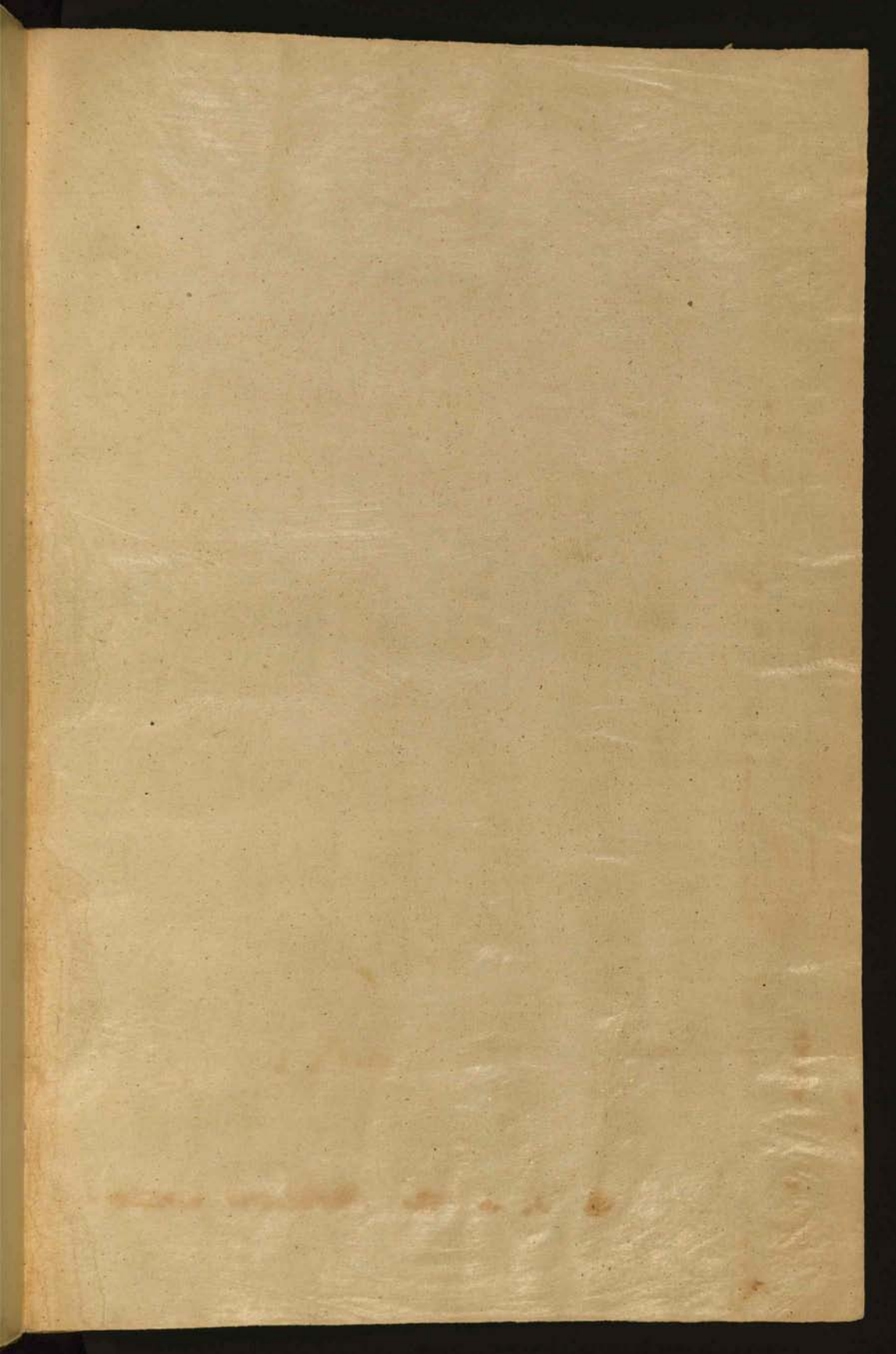
این جز غالباً سخن نمی آموزد و دیگر لاجرا پست این مرغ را به قلمون میگویند

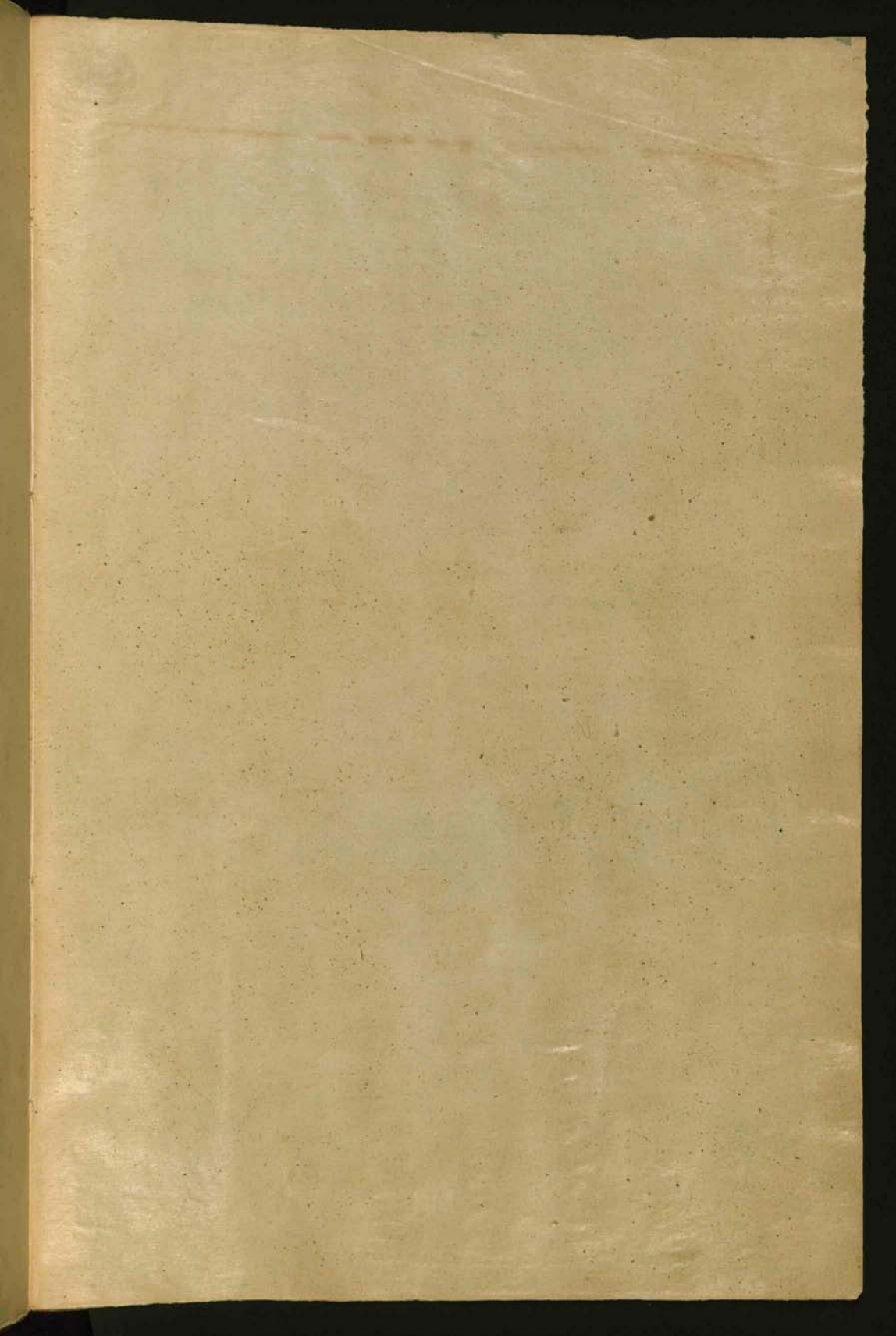


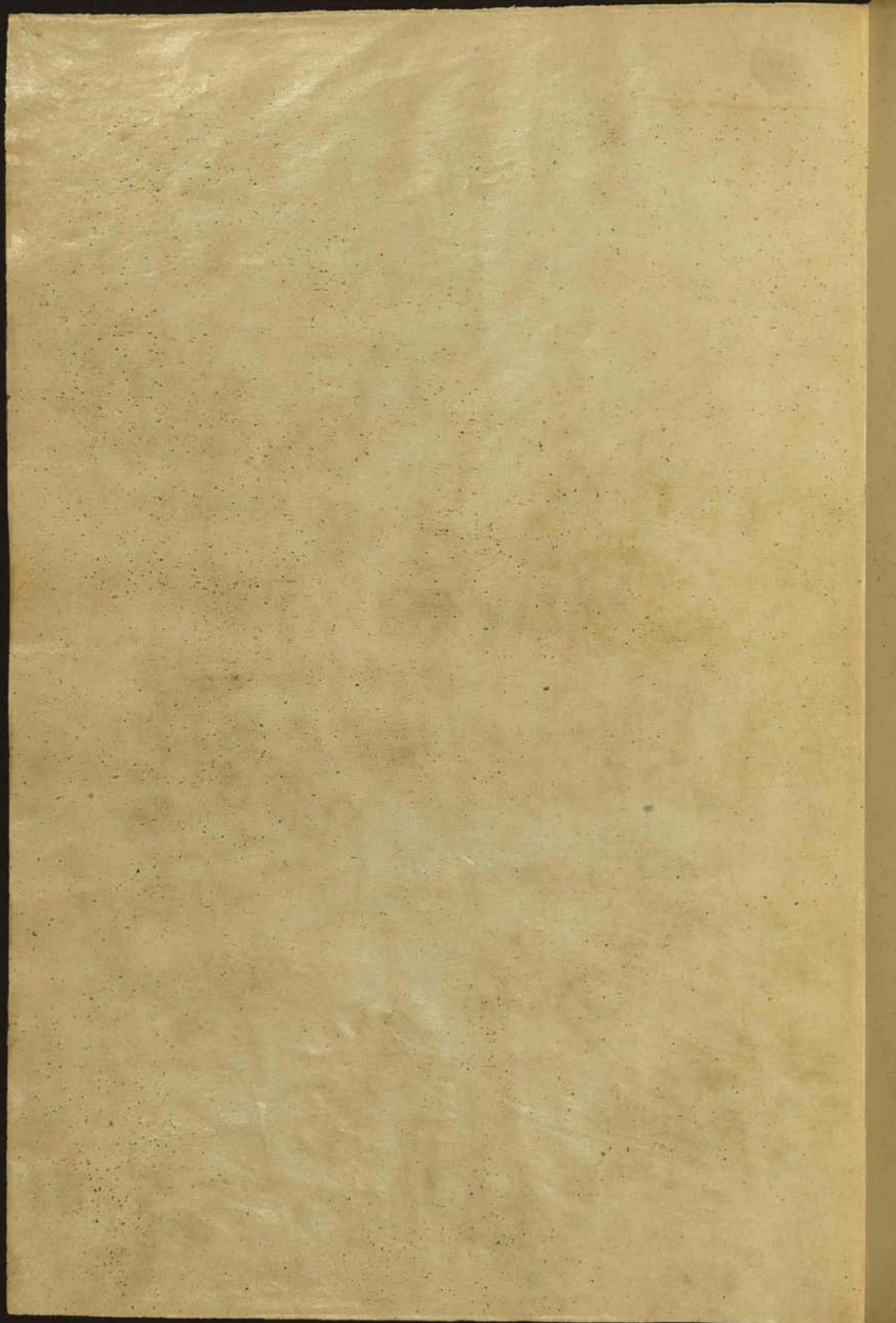
از پیر او تا دم افشش تک مختلف از دیشل کردن کبوتر پر برق است کمانی از
 برابر گنگ دری باشد غالباً گنگ دری سند و چنان است چنانچه گنگ دری کلبه
 که دمی که دوازده لایات کابل در کوستان خجارد و از آن پایان تر در کوستان صحیح جایی است
 از آنجا بلند تر نمی شود و عجب چیزی روایت کرده اند که چون سنان میشو و هر دامنه که سازند
 می باید اگر پسرانند که از بالای بلخ آنکه بگذرد و دیگر اصلاً نمی آید پس یکدیگر را کمال الهی است که گریختنی دارد

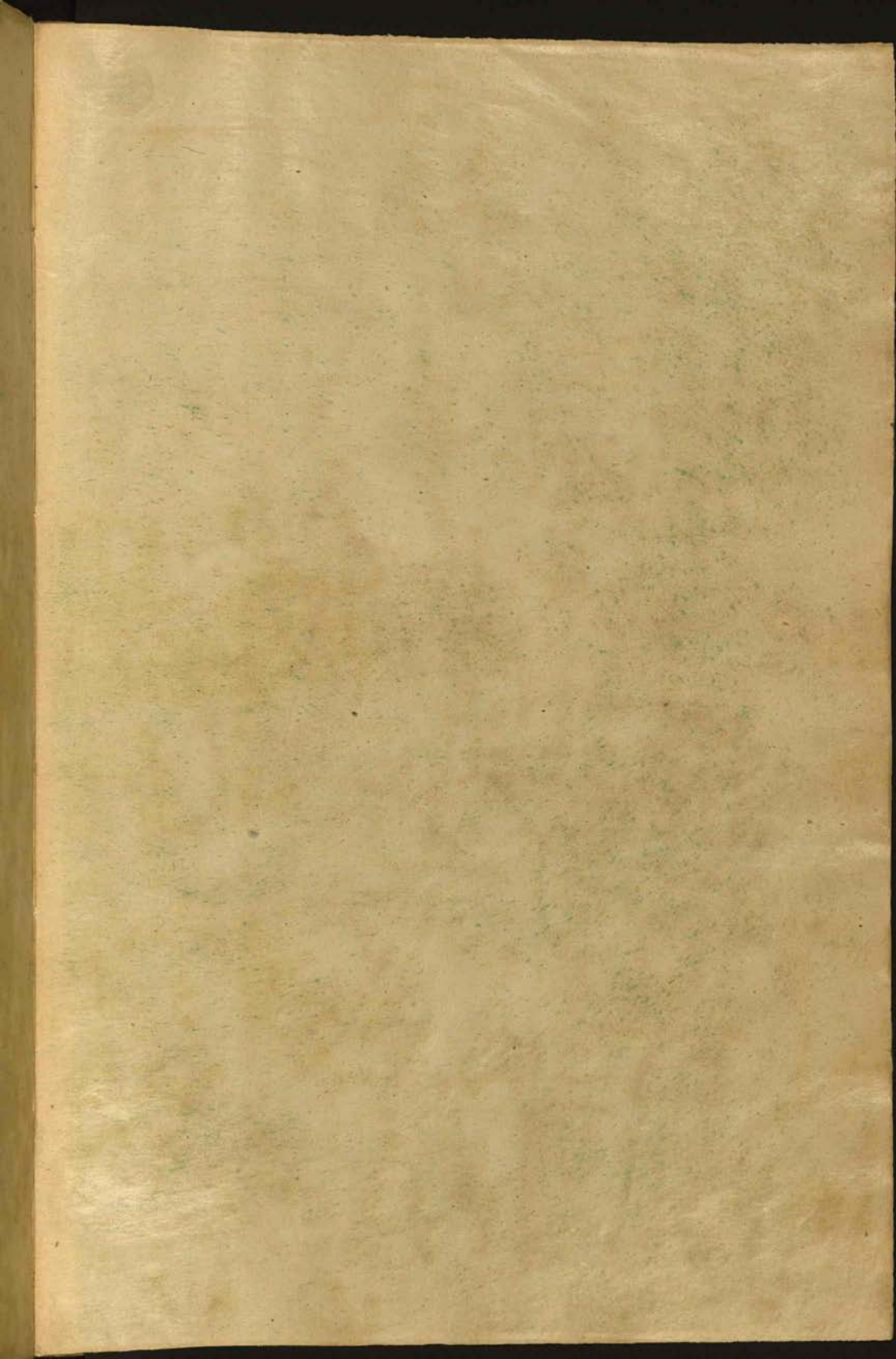
دیگر دراج است

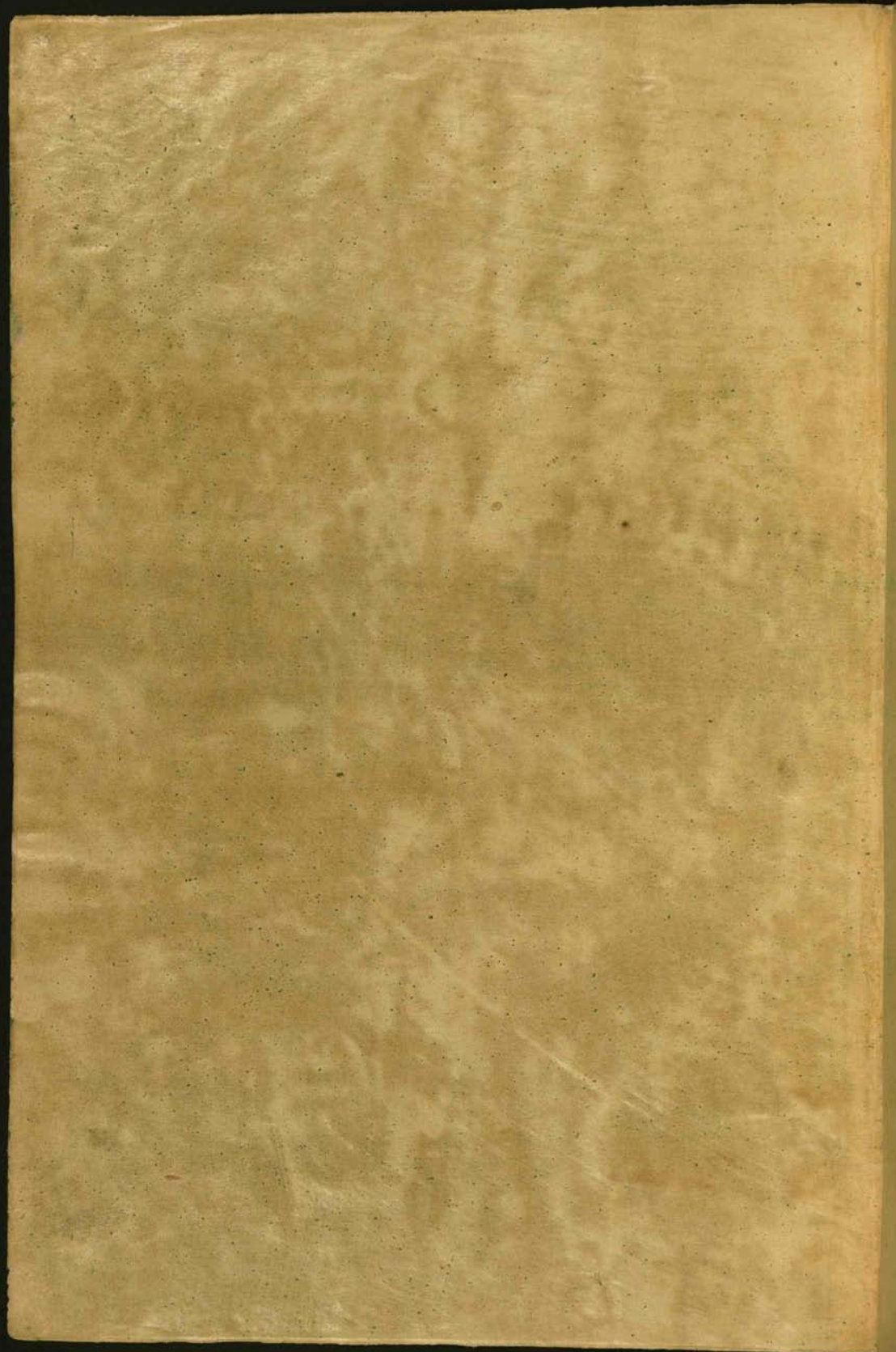












M-5-6

